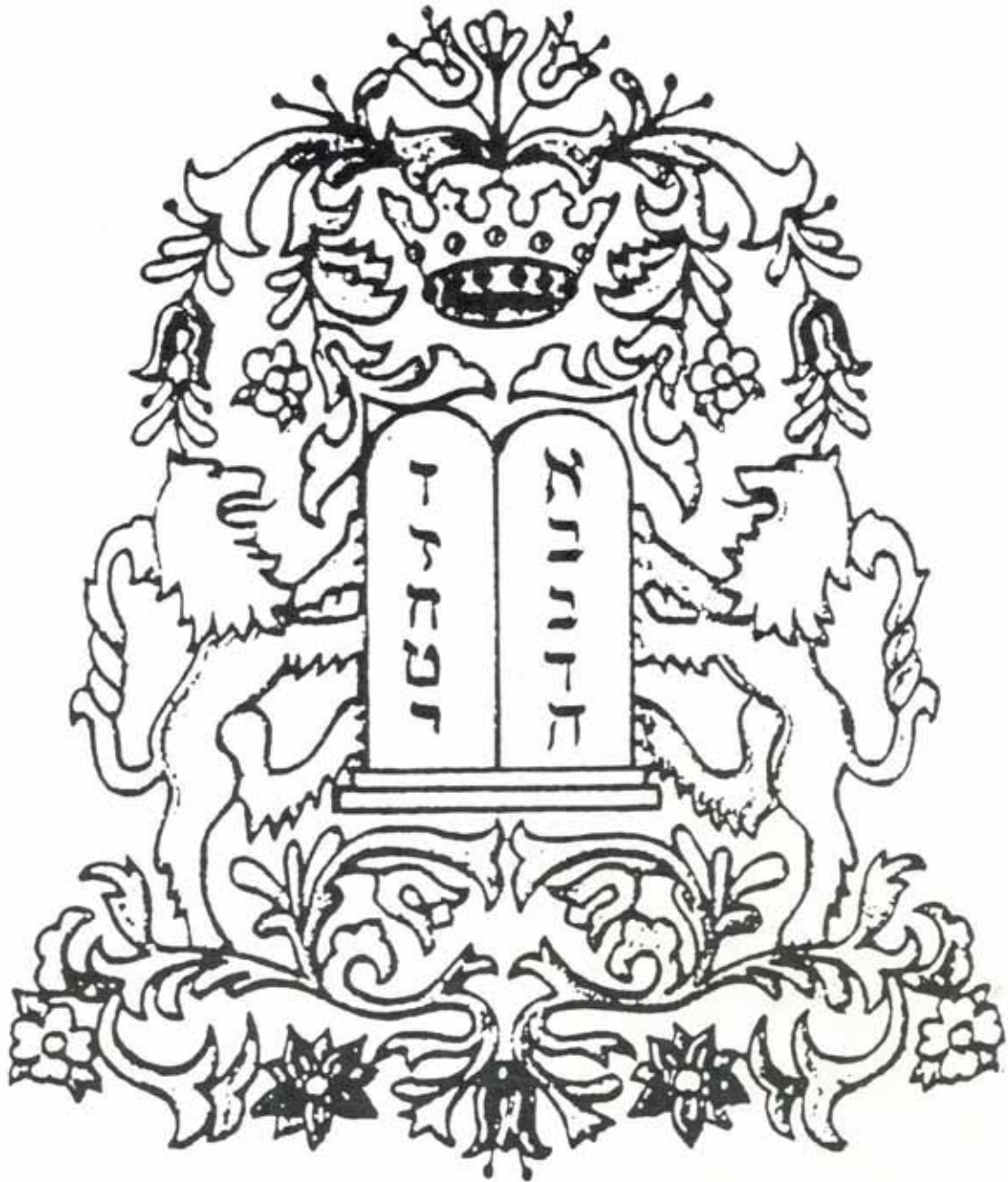


فدراسیون یهودیان ایرانی

شופار
شوفار
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال هشتم - شماره ۵۸ - فوریه ۱۹۹۰ بهمن ۱۳۶۸



ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677
(213) 652-6666
TELEX: 181306 ZAD LSA
FAX: 1 213 659 7370



مدال افتخار از اطاق صنایع ایتالیا برای بهترین کار

برنده اول برای ظریف ترین کار مبلمان



FRANCESCO MERONI
E FIGLI

1-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63
Telex 326215 Meroni I

MERONI is the factory who
supplied the best handcrafted
furniture to royalty families
in Iran, Kuwait and Saudi.
(1972 thru 1978 to Iran)

با اسمهای مشابه اشتباه نگیرید

کلیه اجناس با مارک **MERONI** حک شده است

GRAND OPENING

ADRAY'S CANOGA PARK

8351 Topanga Canyon Blvd. at Roscoe

SONY

SONY DISCJOCKY® COMPACT DISC CHANGER
 • 5 Disc Carousel Design • 4X Oversampling Digital Filter
 • Dual Sixteen Bit D/A converters • Servo Stabilizer Circuit
 #CPC 406



\$249.90 EACH

CM 11074

YOUR CHOICE

PIONEER

PIONEER MULTI-PLAY COMPACT DISC PLAYER
 • 4X Oversampling 18-Bit Emulating Digital Filter • Twin D/A converter System • Anti-Resonance and Vibration Design • Programmable Pause • Comprehensive Fluorescent Display • Direct Programming
 CM 11020



#PCM 412

AIWA

STEREO CASSETTE DECK WITH ONE TOUCH RECORDING & DOLBY B-C NOISE REDUCTION
 • Bias Fine Adjustment • 3-Digit Tape Counter • Stereo Headphone Jack • Metal Tape Capability



#ADZ 27

CM 10402

\$99.90 EACH

YOUR CHOICE



FISHER

DUAL CASSETTE DECK WITH HIGH-SPEED SUBBING AND DOLBY™ NOISE REDUCTION SYSTEM
 • 3-Digit Tape Counter • Deck 2-Play/Record, Deck 1-Play Only • Stereo Headphone Jack



CM 11061

VIDEONICS DirectED PLUS

PERSONAL MOVIE MAKER

Automatic video editor allows anyone who owns a camcorder and VCR to make professional looking movies, complete with titles, graphics, and special effects. • Works with all tape formats (VHS, Beta, 8-mm, Super VHS, ED-Beta). Can make movies in one format from original tapes made in a different format. • Places scenes in any order, mix with digitally-generated color graphics, titles in multiple styles and 64 colors. • Easy to use with wireless remote control, on-screen instructions, built-in help.



\$499.95

CM 11030

SONY

SONY REMOTE CONTROL 13" TRINITRON™ COLOR TV WITH SLEEP TIMER
 • Trinitron with Microblack™ Screen • Cable Ready • Monitor/Receiver
 #V13TR28



\$279.90

CM 11040

JVC

JVC 20" COLOR TELEVISION WITH MASTER COMMAND II REMOTE CONTROL & ON SCREEN PROGRAMMING

• 139 Channel Cable Ready • Flat Screen Picture Tube • Sleep Timer • Home Site



\$295.90

CM 11020

SONY

27" TRINITRON™ MONITOR/RECEIVER COLOR TV WITH REMOTE CONTROL AND DIRECT VIDEO/AUDIO INPUT
 • Trinitron Microlock™ Picture Tube • Cable-Compatible Express Tuning System • Auto Time/Channel Block • Auto Channel Programming



\$549.90

ALSO SONY 32" TV'S AVAILABLE ON SALE NOW!

CM 11070

SANYO

SANYO 122-CH CABLE READY VHS VCR W/ REMOTE ON SCREEN PROGRAMMING & 21-DAY / 6 EVENT TIMER
 • Linear Time Counter • Instant Start Loading • Quick Time Record • VHS 1200



\$239.90

CM 11170

RCA

VIDEO CASSETTE RECORDER WITH REMOTE PROGRAMMING AND ON-SCREEN DISPLAY

• High Resolution Super VHS (S-VHS) • VHS Hi-Fi Stereo • MTS Stereo with SAP • 4-Head "Double Azimuth" Video System



\$549.90

VR 540

MAGNAVOX

VHS MOVIE-MAKER WITH 1/2" CCD IMAGER WITH 250,000 PIXELS AND REVIEW & EDIT SEARCH



\$897.90

• 250,000 Pixels • 3 Lux Low Light Sensitivity • Two-Position High-Speed Shutter • 6.1, 8.4 Power Zoom Lens with Macro • Infrared Auto Focus System • Time Remaining Indicator • Time Lapse/Self-Timer Recording

CM 11021

SONY

8MM VIDEO CAMCORDER WITH BUILT-IN DIGITAL SUPERIMPOSER



\$769.90

• Solid-State 2/3" CCD Image Sensor, RGB Color Process • Low Light Sensitivity (9LUX) • 6:1 Power Zoom Lens with Macro Focusing • TCL Autofocus, Linear Auto White Balance, Auto PRIS • 2 Page Digital Superimposer for Tiling & Graphics • Flying Erase™ Head for Superior Edition/ Dubbing
 KCC071

CM 11040

30 DAY RETURN POLICY
 WITHIN 30 DAYS, RETURN YOUR UNUSED ADRAY'S PURCHASE, ORIGINAL RECEIPT, BOX & PACKAGING, ALL INTACT, UNBLESSED & COMPLETE, AND WE WILL REFUND THE PURCHASE PRICE. NO QUESTIONS ASKED!

ADRAY'S
 ROSCOE BLVD.
 SATCOOY ST.
 SHERMAN WAY
 TOPANGA CANYON BLVD.

Store Hours for Canoga Park are:
 Mon - Fri 10am to 8pm
 Sat & Sun 10am to 6pm

TORRANCE
 4140 Pacific Coast Hwy.
 Between Hawthorne & Anza
 213 • 378-6777

MIRACLE MILE
 5575 Wilshire Blvd.
 6 Blocks West of La Brea
 213 • 935-8191

VAN NUYS
 6609 Van Nuys Blvd.
 4 Blocks North of Victory Blvd.
 818 • 908-1500

VENTURA
 6040 Telegraph Rd.
 At Victoria Ave. in the Victoria Plaza
 805 • 654-0699

WEST L.A.
 11201 West Pico
 At the San Diego Fwy.
 213 • 479-0797

ADRAY'S LOW PRICE GUARANTEE
 Adray's will refund the difference in price, plus 25% of the difference, if you can find your ADRAY'S purchase for a lower advertised price in any local stocking store, after 30 days of your purchase, upon stock & price verification. Not applicable to special orders.

WALK IN AND WALK OUT AN ADRAY'S CARDHOLDER TODAY! D.A.C.

\$2,000 Express Credit Available
 See Our Customer Service Representative For Details



BUY NOW! PAY LATER
 Starting in March '90

ADRAY'S

EXPIRES 12/17/89

Mahnaz Tabibzadeh Yashareh, M.D.

General Practice

16661 Ventura Blvd., Suite 211, Encino, Ca. 91436

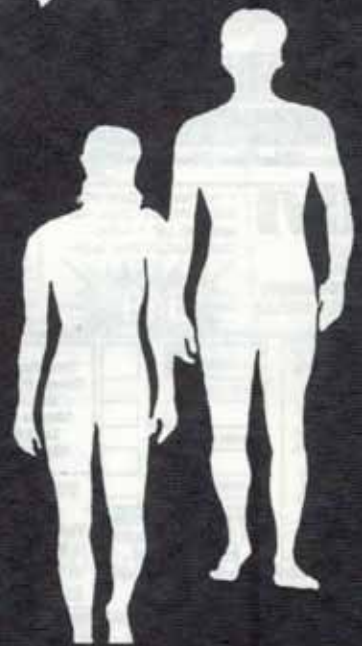
(818) 789.7893

بوسیدل آخریس ندره نیشک
پ پ پ

بوزنج دلخواه خود بر سید

دکتر مهناز طبیبزاده

(باشادال)



SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048
Tel.: (213) 655-7730
(213) 655-7731

سال هشتم - شماره ۵۸

فوریه ۱۹۹۰ بهمن ۱۳۶۸

• شوفار بوسله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.
هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانطوب)

نورالله خزازی

سام کرمانیان

دکتر فریدون نصرنی

طرح های این شماره از: ژیل پرهامی

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و علاقه مندان که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. بهای درج یک نوبت آگهی

نماد صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

۱/۰ صفحه ۱۵۰ دلار

۱/۲ صفحه ۱۲۰ دلار

۱/۴ صفحه ۱۰۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

For information regarding advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه

پرسایز پرنیتینگ ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳)

سخن ماه

در محفلی سخن از این میان آمد که مردم ما بفکر یکدیگر نیستند و کسی را نگرانی دیگری نیست. نفر دومی دنبال گفته اولی را گرفته گفت: «آنها که بر رخ مراد سوارند بهیچوجه به گرفتاریهای محتاجان نمی اندیشند و شبانه روز دنبال ارضای اشتیهای پایان ناپذیر خود به مال و منالند» و نفر سوم گفت: «دیر نیست که ماشیح ظهور کند.» و پا منبری های بسیار بفریاد آمدند که: «بله آقا، وضع عجیبی است!» و سپس این عادت مضموم و با کمال تأسف همگی تعیین میزان ثروت اشخاص بصورت موجی همه حاضران را فرا گرفت.

- آقای «الف» را میگوئی؟ گفتی چقدر؟ خواب دیده ای خیر است! دست کم کم بیست میلیون ملک خالی دارد. حالا حساب پولهای نقد و سایر درآمد هایش جدا.
- آقای «ب» پربروز در نمیدانم کجا یک هکتار زمین فروخته به دوازده میلیون- توی توپ بریزی می ترکد!

- آقای «پ» یک انگشتر برای خانمش خریده پانصد و بیست هزار دلار... و هرکس تا آنجا که تخیلش اجازه میداد برای هرکه میلش بود تعیین ثروت کرد. خانمی از خیرخواهان جامعه ما که در گوشه ای نشسته بود، بناگاه بفریاد آمد که: «اگر در جامعه ما کسی بفکر کسی نیست، پس اینهمه پشتوانه ای که به اتکاء آن مردم ما- بویژه نیازمندان و درماندگان- مسائل گوناگون را پشت سر میگذارند از کجا تأمین میشود؟ نمک شناسی هم حدی دارد. از افرادی که اینجا اسم برده شد من دست کم چند نفرشان را می شناسم و میدانم که هر سازمان یا گروه مردمی که درخواست مشروع مادی گره گشاینده از کار مردم داشته اند- با استقبال پذیرفته اند و نیاز آنان تأمین اند. چرا راه دور برویم؟ در همین شهر لوس آنجلس این تعداد مجتمع متعلق به یهودیان ایرانی مگر غیر از اینکه مردم ما پولش را داده اند- از آسمان که نیامده؟...»

و این خانم گفت و گفت تا همه را به اندیشه واداشت.

ما نیز بیانیدیم- پیش از آنکه دهان به گفتن بگشاییم و بی اجر نکنیم همت مردانه دلبستگان به مردم خود را که چه از لحاظ مادی و چه از دیدگاه نیروی فردی- جاناً و مالاً در اختیار مردم خود هستند و نگذاریم که حسادت که بطور ناخود آگاه بدلیل موفقیت مالی یا اجتماعی یک شخص وجود ما را فرا میگیرد، بشکل کره بدگوئی و منفی بافی خود نمائی کند.

و بجای اینهمه انتقاد بی مورد و منفی بافی، افتخار کنیم به ساختار و بافت مردمی جامعه کوچک خودمان و گشاده دستی توده مردم ما در یاری دادن به یکدیگر. مردم ما بسیار سخاوتمندند- تا آنجا که بدخواهان ما به ما رشک می برند- حیف نیست که ما به آن افتخار نکنیم؟

بقای خاور میانه

منطقه خاورمیانه اینک در شرایطی بسر میبرد که کوچکترین جرقه ای می تواند آنرا به نابودی بکشاند. بنابراین برای جلوگیری از فاجعه ای که هر لحظه امکان دارد روی دهد باید به اقدامات عاجلی دست زد.

بنظر ما تنها یک کنفرانس صلح به تنهایی نمی تواند پاسخگوی این مسئله باشد. مسئله مهم ادامه بقاء منطقه است و صلح برای مردگان بی معنی است.

قبل از هر چیز باید یک مسئله مهم و اصلی را مورد توجه قرارداد. در وضع کنونی دو ملت که قرنها است در این منطقه زیست میکنند در معرض تهدید قتل عام قرار دارند. و این مسئله ایست که فقط در این نقطه جهان صادق است زیرا در هیچ نقطه ای از نقاط بحرانی جهان حتی مناطقی که شدیدترین مبارزات خونین در آن جریان دارد مسئله نابودی ملت ها در میان نیست- فقط این فاجعه میتواند در خاورمیانه روی دهد.

منظور ما از دو ملتی که از طرف دشمنانشان در معرض تهدید به نابودی کاملند یکی یهودیان ساکن اسرائیل و دیگری مسیحیان ساکن لبنان هستند. دو ملتی که بیش از هر ملت دیگری در این منطقه زیسته اند.

ساکنین یهودی که اولین هدف قتل عام اعراب هستند- مدت ۲۷۰۰ سال بدون

انقطاع در این منطقه زندگی کرده اند- آنان زمانی در بابل زندگی میکردند که دولتی بنام عراق وجود نداشت و هنگامی به ایران آمدند که سلسله هخامنشی هنوز تأسیس نشده بود این ملت قرنها در سوریه، لبنان، یمن و شمال افریقا اقامت داشته است.

یهودیان دو هزار سال قبل از ظهور محمد در شبه جزیره عربستان بسر میبردند. در مورد مسیحیان لبنان نیز که هر لحظه در خطر نابود شدن بدست برادران عرب خود هستند باید گفته شود که آنها قدیمی ترین جامعه مسیحی جهان را تشکیل میدهند که بیش از ۱۹۰۰ سال در این منطقه اقامت داشته اند. بعبارت دیگر اقامت آنان در این منطقه جهان ۵۰۰ سال بیش از مسلمانان منطقه است زیرا همه میدانیم که اسلام بیش از ۱۳۶۷ سال نیست که در صحنه جغرافیائی خاورمیانه ظهور کرده است اما چه کسانی که قبل از اسلام در این منطقه بسر میبردند؟ بر اساس فلسفه اسلام قبل از آنان ساکنین منطقه را جاهلیه تشکیل میدادند و باز هم بموجب این فلسفه مذهبی بقیه مردم جهان جزو جاهلیه محسوب میشدند. فقط دو مذهب یهود و مسیحیت که آنان اهل کتاب خوانده میشوند از این قاعده کلی مستثنی بودند. اینان نیز در صورتی حق حیات داشتند که سرانه ای بعنوان جزیه پردازند ولی بقیه مردم جهان

در صورتیکه به اسلام روی نمی آوردند باید با شمشیر کشته میشدند زیرا قانون اسلام قانون شمشیر بود.

در مقابل این قانون، شریعت یهود بعنوان شریعت کتاب و شمشیر یا بقول عربها قانون (صفراً و سیفاً) خوانده میشد. در این شریعت شمشیر و کتاب جزء لاینجزای یکدیگرند. بدون کتاب شمشیر یک شیئی بی ارزش و وسیله خرابی و انهدام و گشت و کشتار و قتل و غارت بود. در شریعت یهود شمشیر فقط در برابر دشمنان خارجی و برای دفاع از مرزهای کشور بکار میرفت. در طول تاریخ یهود هرگز مشاهده نشده است که یهودیان برای تسلط بر سرزمینهای دیگران از شمشیر استفاده نموده باشند.

قوم یهود هرگز هیچ کشور دیگری را تسخیر نکرد و هیچ ملتی را قتل و غارت ننمود بلکه روش زندگی مسالمت آمیز را در جهانی که در تاریکی و جهل مطلق بسر میبرد بنیاد نهاد.

از نقطه نظر فرهنگی حتی در آن زمان که اعراب در جهالت کامل بسر میبردند یهودیان دانشگاههای معتبر نهاردیا، سوراو پامبادتا را داشتند. صدها سال قبل از ظهور اسلام این دانشگاهها دو اثر معروف مذهب یهود یعنی تلمود بابلی و تلمود اورشلمی را که تمدن جهان امروزی بر آن پایه گزاری شده به مردم دنیا هدیه کرده

بودند. ایشان تمدن و فرهنگ یهود را به چهارگوشه جهان بردند تمدن و فرهنگی که اساس زندگی بسیاری از ملل جهان امروز بر آن پایه گزاری شده است.

هر دو تلمود، نیروی عظیم محرکه ای بوجود آورد که در سراسر نقاط یهودی نشین جهان تعیین کنند، و نیز هماهنگ کننده آداب زندگی یهودیان بود. جرعه ای که از این نیروها برخاست بالاخره موجب ایجاد جنبشی گردید که یهودیان را به سرزمین مادری خود بازگرداند، زیرا اگر این نیروهای شگرف وجود نداشت شاید از یهودیان نامی نیز باقی نمانده بود چه رسد باینکه بتوانند به زادگاه خویش مراجعت نمایند.

اینک به این ملتی که پیش تر و بیش تر از همه ملتها در خاور میانه بوده است گفته میشود که جانی برای او در این قسمت جهان وجود ندارد! مثلاً برای مردم کویت میتواند کشوری وجود داشته باشد. کشوری که بیش از یک میلیون جمعیت ندارد و از این جمعیت یکمربع آنرا فلسطینی های مهاجر تشکیل میدهند و تقریباً برابر اسرائیل مساحت خاکشان است. سوال اینست که سهم این کشور در توسعه تمدن جهان چه بوده است؟ مگر آنکه پرداخت ۱۸ بلیون دلار به دولت امریکا برای خرید ۴۰ هواپیمای جنگنده اف-۱۴ و قرارداد های خرید اسلحه ای که با کشورهای انگلستان، شوروی، مصر و برزیل منعقد ساخته را توسعه تمدن بنامیم.

جنگ جهانی دوم موجب آواره گی میلیونها نفر از خانه و کاشانه خویش گردید ولی بیشترین لطمه آن را ملت یهود تحمل کرد و بیش از یک سوم کل جمعیت این قوم در طول این جنگ به نابودی کشیده شد. بسیاری از خوش بینان می خواستند باور کنند که نابودی نازیسم مسئله آنتی سمی تیزم رازین خواهد بود اما متاسفانه هنوز هم بسیاری نمی خواهند قبول کنند که ملت یهود نیز با سایر ملل

جهان حقوق مساوی دارد و وجود کشوری یهودی نباید مسئله باشد. وجود کورهای مانند کویت یا اردن یا یمن مسئله ای را بوجود نیآورده است و تنها موجودیت این ملت است که مسئله تلقی میگردد. پس از پایان جنگ بین الملل دوم در منطقه خاورمیانه بیست و یک کشور عربی و یک کشور یهودی تأسیس گردید، اما فقط این کشور کوچک اسرائیل است که به زعم خیلی ها موجب بحران منطقه شده است. از سال ۱۹۴۸ یعنی سال اعلام استقلال اسرائیل تا کنون بیش از دو میلیون نفر از یهودیان ساکن کشورهای عربی از سرزمین های خود رانده شده اند. یک میلیون نفر از این آوارگان را اسرائیل با هزینه بالغ بر ۱۴ بلیون دلار اسکان داده است و بقیه آن ها به سایر نقاط جهان متواری شده اند و بدین ترتیب به تاریخ ۲۷۰۰ ساله حضور یهودیان در کشورهای عربی پایان داده شد در مقابل با تأسیس کشور اسرائیل فصلی تازه در زندگی این ملت گشوده شد. اما به آن کشورهای عرب که در صدد نابودی اسرائیلند و در افکار تیره و تاریک خویش هدف قتل عام ملت یهود را در سر می پرورند باید گفته شد که نابودی این کشور موجب نابودی همه کشورها و اقوام ناحیه خواهد شد و برای همین است که میگوئیم نه یک کنفرانس صلح بلکه کنفرانسی برای بقا و دوام ملت های منطقه تشکیل شود و اگر قرار است چنین کنفرانسی تشکیل گردد، باید این فکر مورد قبول قرار گیرد که بقاء خاورمیانه بستگی به آن دارد که حق همه مردم این منطقه بدون توجه به نژاد، مذهب و ملت به رسمیت شناخته شود. اگر کشوری یک میلیونی کویت مثلاً حق داشتن یک کشور مستقل را دارد بدیهی است قوم یهود که بیشترین خدمت را به تاریخ و تمدن جهان کرده است نیز این حق را داراست و برای اینکه این حق مساوی تضمین گردد باید قانون جزیه که بموجب آن ملل دیگر باید به ملل برتر

مالیات پرداخت کنند ملغی گردد. سابقاً اعراب جزیه را با پول نقد طلب میکردند و اینک سرزمینهای اسرائیل را بعنوان جزیه می خواهند.

بسیاری در غرب معتقدند که برای آنکه به صلح دست یابیم باید یهودیه و سامره را به عربها تسلیم کرد و بدین ترتیب پس از یهودیه و سامره مسئله گالیل پیش خواهد آمد و سپس سایر شهرهای اسرائیل باید دو دستی تقدیم اعراب گردد. آنگاه آنان خواهند توانست جریان صلح را تبدیل به تشییع جنازه این کشور جوان بنمایند آرزوئی که اعلام کنندگان این به اصطلاح جهاد مقدس آنرا به گور خواهد برد.

اما بخاطر جلوگیری از نابودی این منطقه است که ما معتقدیم باید جلسه ای تشکیل داد و در آن با آرامی و بدون جنگ و جدال به گفتگو پرداخت.

جلسه ای که در آن صحبت سنگ پرانی و کوکتل مولوتف در میان نباشد. کوکتل مولوتف و سنگ پرانی را به رهبران انتفادا وا میگذاریم- زیرا اگر چنین کنفرانسی برای بقاء و دوام منطقه برقرار نگردد، با یک جرعه چنان فاجعه ای پیا خواهد گردید که حتی در زمان صدم و گومورا نیز دیده نشده و این جرعه بمنزله اعلام پایان زندگی در خاور میانه است و شاید پایان زندگی در بسیاری از نقاط جهان- زیرا این بار تشییع جنازه یهودیان با گذشته تفاوت بسیار خواهد داشت و کسانی که رؤیای تشییع جنازه یهودیان را می بینند جنازه خود آنان نیز به دنبال یهودیان تشییع خواهد شد. برای ما جای تعجب و حیرت است که چرا تا کنون چنین پیشنهادی بعمل نیامده و چه کسی باید این پیشنهاد را بنماید- سیاستمداران غربی یا رسانه های گروهی غرب- اما اینان بیشتر به نمایش صحنه های انتفادا تمایل دارند و نه یک صلح واقعی در منطقه.



بانک لئومی تنها یک بانک طراز اول اسرائیلی نیست

بانک لئومی با ۴۰۰ شعبه در سراسر جهان و ۲۶ بلیون دلار

دارائی، یک شبکه گسترده بانکی بین المللی است

مادر بانک لئومی بزبان شما صحبت می کنیم

وقتی سپرده های شما نزد بانک لئومی است آرامش خاطر خواهید داشت

حسابهای جاری و ام های تجاری مانی مارکت
خدمات بانکی بین المللی شامل: گشایش اعتبارات اسنادی تجاری
و تامین نیازهای مالی برای واردات و صادرات

بهره های پرداختی مابه سپرده های شما همیشه بالا و قابل رقابت است

لطفا در شعبه انسینو با فریده یادنیس تماس بگیرید

(۸۱۸)۹۰۶۱۸۳۶



בנק לאומי bank leumi

Beverly Hills Branch*
9731 Wilshire Blvd
Beverly Hills CA 90212
Tel 213/278-7001

Encino Branch*
16530 Ventura Blvd
Encino CA 91436
Tel 818/906-1836

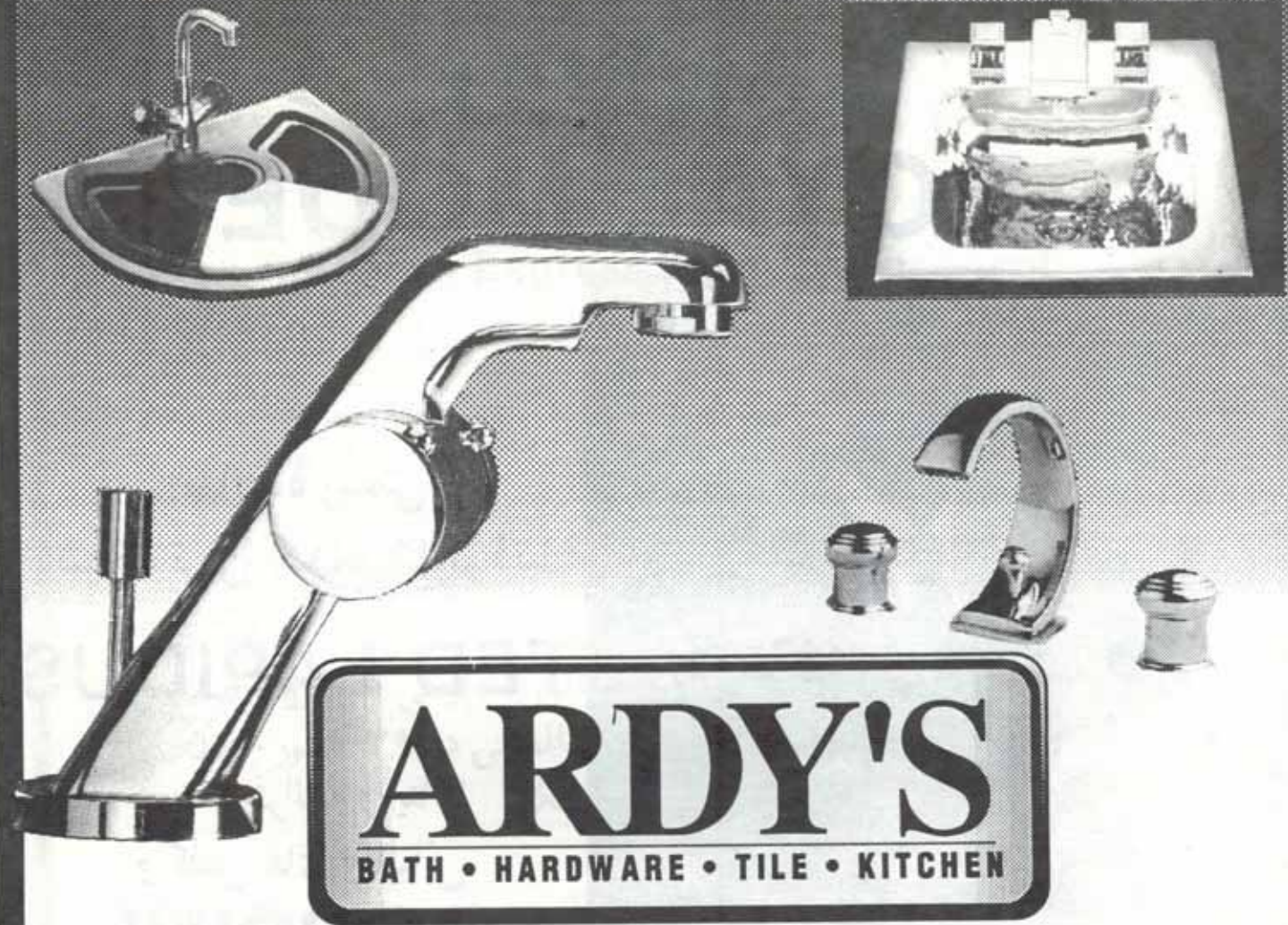
**California
Principal Office**
6380 Wilshire Blvd
Los Angeles CA 90048
Tel 213/852-1900

**Regional Management
Western Hemisphere**
342 Madison Ave
New York NY 10173
Tel 212-850-9500

Head Office:
24-32 Yehuda
Halevi St
Tel Aviv 65546
Tel (03) 632111

*Member **FDIC**

With 400 branches and offices worldwide



ARDY'S
 BATH • HARDWARE • TILE • KITCHEN

مجموعه

مدرن ترین، زیباترین لوازم تزئینی: حمام، آشپزخانه، آئینه، دستشوئی، شیرهای تزئینی، وان، جاکوزی و قفل های زینتی با قیمت عمده فروشی



۸۶۶۵ و یلشربلوارد- بین لاسینگا و رابرتسون تلفن ۶۵۹۸۵۴۰

رویاں مد ROYAL MODE



نماینده رسمی
شیک ترین کت و شلوار دنیا

TED LAPIDUS

دوخت فرانسه و ایتالیا
و کفش های ایتالیائی

ROSSINI

نشانی در داوون تاون

۸۳۱ خیابان لوس آنجلس

تلفن ۹۹۰۷-۶۲۳ (۲۱۳)

از حراج سالانه ما استفاده فرمائید

بامدیریت موسی آقائی



American Express Bank International

امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد
میلیارد دلار باشبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان
وسابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات
بانکی

- ◆ پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با
تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- ◆ تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۶.

American Express Bank Int'l.
600 Wilshire Boulevard, Suite 350
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1
Beverly Hills, CA 90210

(213) 858-2924

ایران بعد از دوران آیت الله خمینی

یازده سال از آغاز استقرار جمهوری اسلامی در کشور ما میگذرد. ده سال از این زمان را دوران رهبری و حاکمیت بلا منازع آیت الله خمینی تشکیل میداد که سررشته تمام کارها را در دست داشت و هیچ امری بدون اطلاع و رضایت قبلی او امکان پذیر نمیشد. برای آیت الله خمینی در امر مملکت داری تنها یک هدف وجود داشت و آن حفظ حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه بود که تحقق آرزوهای دور و دراز او را تشکیل میداد و در راه رسیدن به آن استفاده از هر وسیله ای مباح بود ولو آنکه آن وسیله احیاناً با اصول اسلامی دیگر مغایر و یا با مبانی کشور داری در دنیای قرن بیستم سازگار نباشد.

دیری از استقرار حکومت اسلامی نگذشته بود که بسیاری از اصول دموکراتیک و آزادیهای فردی و حتی وعده ها و شعارهای دوران انقلاب، مغایر با اصول حکومت اسلامی شناخته شد و مردم ایران که سالیان دراز برای بدست آوردن دموکراسی واقعی و حقوق آزادیهای فردی مبارزه کرده بودند با سیستم و نظام جدیدی روبرو شدند که محدودیت های آن از رژیم پیشین بیشتر و آزادیهای آن یکسره کمتر بود.

رژیم اسلامی و نظام ولایت فقیه،

دموکراسی و حکومت مردم بر مردم را به هر شکل و صورتی از زمان فلاسفه یونان باستان تا مظاهر امروزی آن یکسره غربی و غیراسلامی می شناخت و در مواردی هم که قانون اساسی رژیم به ضرورت مردم را در کار اداره کشور مانند انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور به بازی گرفته بود، سرنوشت این ارگانهای منتخب مردم به مقام ولایت فقیه محول شده بود که همه در برابر او مسئول بودند و او در برابر هیچکس و هیچ مقامی مسئولیت نداشت و با قائل شدن مأموریت الهی برای خود میتوانست در همه شئون زندگی مردم از گهواره تا گور مداخله کند. هنوز مردم از شوک فشارهای اولیه رژیم خارج نشده بودند که ناگهان جنگ ایران و عراق پیش آمد و چون با شروع این جنگ اساس رژیم به خطر افتاده بود لذا تنها چیزی که در اولویت قرار گرفت جنگ یا ادامه آن برای حفظ و بقای رژیم بود. در این راه همه مواهب زندگی مردم چه آزادیهای سیاسی و چه منافع اقتصادی تحت الشعاع حفظ بقای رژیم قرار گرفت و در نتیجه اداره امور مملکت از یک جریان بلند مدت به صورت یک کار روز مره درآمد که نه برای آن قاعده و شیوه مشخصی وجود داشت و نه میتوانست تحت یک نظام مطالعه شده و

برنامه ریزی درآید. آنچه که اهمیت داشت تهیه وسائل اولیه جنگ بود. آنها بصورت پراکنده و غیر متمرکز و هیچکس و هیچ مقامی نه از خود اراده ای برای انجام کارها داشت و نه میتوانستند ابتکاری بخرج دهند که ذره ای از مشکلات کشور را حل کند.

با ادامه جنگ بتدریج هزینه های آن از تواناییهای مالی کشور درگذشت و ناچار میبایستی مردم با ایتار و بهر صورتی که میسر باشد از راه پرداخت مالیاتهای گزاف و محرومیت و کاستن از سطح زندگی خود بار سنگین یک جنگ ناخواسته و بی هدف را بدوش بکشند. این امر باعث شد که فشار برتوده مردم روزافزون شود زیرا ثروتمندان و نزدیکان به منابع قدرت نه تنها از پرداخت مالیات و تأمین هزینه های جنگ خود داری میکردند، بلکه با استفاده از شرایط موجود به انباشتن بیشتر جیب های خود پرداختند.

برای حفظ بقای رژیم وحدت مردم بصورت شعار جدیدی درآمد و آنکه در این راه با رژیم نبود مخالف آن شناخته شد و در نتیجه همان آزادیهای نیم بند و اولیه ای هم که در قانون اساسی رژیم به آن اشاره شده بود مانند آزادی احزاب، اجتماعات و مطبوعات و آزادیهای فردی و حقوق اولیه

انسانی به محاق افتاد و فشار و اختناق برای رسیدن به هدف حفظ وحدت که در واقع حفظ رژیم بود دیگر حد و مرزی نمیشناخت و بتدریج رژیم نه تنها با یک دشمن خارجی درگیر بود در داخل نیز میبایستی نفسها را در سینه حبس کند و هر کس را که با کوچکترین اقدام رژیم مخالف بود به بهانه شرایب زمان جنگ و یا مخالفت با رژیم و ضد انقلاب بودن و امثال آن به زندان بیاندازد و برای رام کردن آنان به شکنجه و شیوه های غیر انسانی متوسل شود. از اینها گذشته رژیم برای حفظ و استقرار خود یک حالت هیستریک پیدا کرده بود که بهیچوجه نمیتوانست تعادل خود را بازیابد. در زمینه سیاست داخلی رژیم به بهانه جنگ از مردم میخواست که تمام حقوق انسانی خود را نادیده بگیرند و اگر رژیم زندگی مرفهی برای آنها فراهم نکرده آنچه را هم که از قبل داشتند در طبق اخلاص بگذارند و برای زندگی روزمره خود در صف های طولانی بایستند و هیچ امیدی هم به آینده خود نداشته باشند.

در سیاست خارجی هیچ اصل و ضابطه ای مورد توجه نبود. کشورهای جهان در بلوک شرق و غرب به شیطانهای بزرگ و کوچک تقسیم شده بودند. روابط و حقوق بین المللی از نظر رژیم مقررات پوسیده ای بود که اسلام در تدوین آن دخالت نداشته و لذا تکلیفی به رعایت آن نیست و بر اساس چنین نظری بود که گروهانگیری کارکنان سفارت امریکا پیش آمد و آنقدر ادامه یافت که زیانهای آن از حد بیرون شد.

با وجود شعار حفظ وحدت، حتی در دوران حیات آیت الله خمینی حفظ چنین وحدتی که مبانی ایده لوژیک و اقتصادی آن تنها گروههای خارجی را مجذوب میکرد، میسر نمی شد و گاه تضاد آنقدر بالا میگرفت که انقلاب فرزندان خود را میدرید و دیدیم که عده زیادی از آنها در

برابر جوخه های اعدام قرار گرفتند و یا چون آقای بازرگان و بنی صدر و در این اواخر آیت الله منتظری با یک اشاره امام از کار برکنار و آواره و یا بی آبرو شدند.

نتیجه آنکه چون تضاد منافع وجود داشت در هرج و مرج و اوضاع حاکم بر کشور هیچکس نمیتوانست ماشین جنگ را از کار بیاندازد و جنگی که نمیتوانست برنده ای داشته باشد هشت سال تمام ادامه یافت و همه چیز کشور بر سر آن به حراج گذارده شد و در پایان هنگامی که آیت الله خمینی چشم از جهان فرو بست وارثان او کشوری ویران، رژیم منزوی، اقتصادی ورشکسته و مردمی فقیر را که بیست میلیون نفر هم به تعداد آنان اضافه شده بود تحویل گرفتند.

از چند ماه پیش از وفات آیت الله خمینی، یاران او که از مرگ قریب الوقوع امام آگاه بودند ترتیب انتقال آرام قدرت را داده بودند. کمالینکه به پیشنهاد همین یاران و نزدیکان، آقای خمینی دستور دادند قانون اساسی موجود مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گیرد که به همین طریق هم عمل شد و هدف این بود که در سلسله مراتب مدیریت کشور تا حد ممکن از مراجع قدرت متعدد کاسته شود و قدرت در دست ریاست جمهور قرار گیرد که بتواند در غیاب آیت الله خمینی رژیم را حفظ کند- مثلاً حذف پست نخست وزیر و ادغام وظایف او در اختیارات رئیس جمهور یکی از این هدفها بود. همینطور تجدید نظر در شرایب رهبری که در قانون اساسی قبلی مرجعیت تقلید از آن جمله بود راه را برای رهبری آقای خامنه ای باز کرد و در یک نشست و یک انتخاب فوری جانشینان آیت الله خمینی معرفی شدند و آقای خامنه ای مقام رهبری را با اختیارات بیشتری از آنچه که قرار بود عهده دار شدند و آقای رفسنجانی نیز به ریاست جمهور رسیدند. در ابتدا قرار بود با تمرکز اختیارات اجرایی در دست ریاست جمهور

فرماندهی کل قوا از وظایف رهبر جدا و به رئیس جمهور محول شود ولی در مذاکرات کمیسیون قانون اساسی آقای خامنه ای که میدانست رهبر خواهد شد زیر بار نرفت و سرانجام سازش انجام گرفت که فرماندهی کل قوا و اختیارات جدیدی به رهبر داده شود و متقابلاً ریاست جمهور آزادی عمل بیشتری پیدا کند. در ساختار جدید اداری ایران کم و بیش از مدیریت دوستی امریکا تقلید شده منتهی ضرورت وجود مقام رهبری و الزاماً اختیارات آنچنانی او نه مقام رهبری را و نه رئیس جمهور را دارای اختیاراتی همسنگ اختیارات ریاست جمهور امریکا نمیکند.

با وجود این ایران دوران آیت الله خمینی با ایران دوران بعد از او تفاوت های فاحشی دارد که ما به چند مورد آن اشاره میکنیم.

نخست آنکه در دوران جدید رسالت حفظ رژیم از طریق نظامی به رسالت بهبود وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است. در آن دوران آیت الله خمینی جنگ را نعمت خداوندی می دانستند و همه مسائلی را که از این نقطه نظر بوجود میآمد با قدرت و جاذبه شخصی خود حل میکرد. بنابراین صف های طولانی، کاهش قدرت پول ایران، ویرانی کشور، انفجار جمعیت و همه مسائل دیگری که امروز مطرح است و بدرجه حادی رسیده است در دوران او تحمل می شد. در دوران جدید جانشین مذهبی آقای خمینی قدرت و جاذبه شخصی او را ندارد و آنقدر اعلم نیست که آیات عظام و علمای دیگر به او تمکین کنند. بنابراین یک مشکل بزرگ رژیم ولایت فقیه از همین جا شروع میشود. جالب اینست که هیچکدام از آیات عظام و علمای با نفوذ و قدرتمند دیگر مایل به تصدی مقام ولایت فقیه نیستند و در اینمورد یک اختلاف نظر فقهی وجود دارد که عجالتاً مورد بحث ما نیست.

مقام ریاست جمهور هم که میبایستی محل تمرکز همه امور اجرایی کشور باشد چنین نیست. فرماندهان ارتش و مراجع انتظامی او را رهبر یا ولی فقیه تعیین میکند بدون آنکه پیشنهاد ریاست جمهور ضرور باشد. از طرف دیگر سیاستهای کلی برای اداره امور کشور را مقام رهبری باید تعیین کند که گاهی هم این «سیاستهای کلی» به سیاستهای اجرایی می انجامد زیرا فصل مشترک بین این دو گونه سیاست لااقل در ایران شناخته و تعریف شده نیست.

در دوران آیت الله خمینی هرگونه تعارض بین مجریان را فریادها و خشم او حل میکرد یا تسکین میداد اما اکنون صاحب چنان خشم و آن همه جاذبه شخصی در قید حیات نیست.

بنابراین به همه مشکلات زیربنائی و روبنائی که کشور را محاصره کرده است باید مسئله فقدان جاذبه و شخصیت را نیز اضافه کنیم. برای درمان این دردها آقای رفسنجانی به یک وسیله صحیح و قابل قبول متوسل شده که در شرایط موجود لازم است ولی کافی نیست - ابزاری را که آقای رفسنجانی به آن متوسل شد، تشکیل یک کابینه تکنوکرات است که لااقل مسائل را می شناسد و احتمالاً راه حلها را هم میداند ولی دست و پای این تکنوکراتها در محدودیت امکانات و تضاد های درونی رژیم گرفتار است و لذا استفاده از این ابزار چنانکه باید تا امروز میسر نشده است. صرف داشتن یک گروه تکنوکرات درحالیکه مراجع قدرت در کشور هرکدام ساز سلیقه خود را می زنند نمیتواند خیلی مؤثر باشد. مثلاً درحالیکه برای بازسازی کشور استفاده از منابع خارجی اجتناب ناپذیر است - مدتها گروه تند روها با هرگونه اعتبار و قرضه خارجی مخالفت میکردند بدون آنکه راه حلی برای کمبود های بودجه کشور که از ۵۰ درصد هم در میگذرد بدست بدهند. روشن است در شرایطی که فقر تا این حد گسترده است

و بیش از ده سال است که دولت با اجرای برنامه های رفاهی و سیستم کوپن وصف خواسته است مقداری از مشکلات زندگی روزانه مردم را برطرف کند و برای این کار یک بوروکراسی عظیم و در عین حال دست و پاگیر بوجود آورده است، اکنون که برنامه بازسازی کشور مطرح شده نمیتواند همه منابع را به امور تولیدی تخصیص دهد. ناچار در مجموع فاصله زیادی بین نیازها و امکانات داخلی بوجود میآید که جز با استفاده از منابع خارجی کار دیگری نمیتوان کرد. مگر اینکه قبول کنند که دامنه فقر و بیکاری و ویرانی موجود روز بروز گسترده تر شود که البته ممکن است مردم ایران تحت فشار و اختناق باز هم سطح زندگی خود را کاهش دهند ولی این امر بیش از هر چیز موجودیت خود رژیم را بخطر میاندازد.

مخالفان داخلی رژیم در شرایط و زمانی با استفاده از منابع داخلی مخالفت میکنند که کشورهای اروپای شرقی یکی پس از دیگری از دیکتاتوری پرولتاریا به شیوه های پلورالیسم سیاسی و اقتصاد بازار رو آورده اند و نیازشان برای امکانات توسعه که لازمه سیستم جدید اقتصادی آنها است بیشتر است و چون نظم و امنیت و احترام به حیثیت و حقوق بشر هم در آن کشورها بیشتر است بانکها و سرمایه داران جهانی بیشتر مایل هستند کمکهای خود را در اختیار آن کشورها قرار دهند.

اینگونه برخورد به مسائل مالی و اقتصادی دنیای امروز در ده سال گذشته باعث شد که میزان تولید در کشور ما هر سال از سال پیش بدتر شود. طبق گزارشهایی که در تهران منتشر میشود صنایع ایران در ده سال گذشته سالانه ۷ درصد رشد منفی داشته است و صنایع تولیدی یا سنگینی رشد منفی بیشتری بمیزان سالانه ۱۵ درصد داشته است. بیکاری آشکار و پنهان و رشد جمعیت در ده سال گذشته از ارقام بی سابقه در تاریخ

پنجاه شصت سال اخیر بوده است. کشاورزی ایران در ده سال گذشته نیز کم و بیش از همین مشکلات برخوردار بوده است. کارشناسان عقیده دارند که رشد جمعیت ایران در ده سال گذشته و پیش بینی آن تا سال ۲۰۰۰ بنحوی است که تأمین غذای مردم در سالهای آینده از منابع داخلی فقط تا حدود ۵۰ درصد میسر است. بنابراین مسائل دوران بعد از آیت الله خمینی نه تنها دست کمی از مسائل دوران حیات او ندارد بلکه روز بروز پیچیده تر و تهدید آمیز تر میشود.

یک مطلب روشن است که بازسازی ایران و توسعه اقتصادی کشور در سالهای آینده نمیتواند در شرایط سیاسی و اجتماعی موجود عملی گردد. سرمایه گذاری در داخل کشور به یک حد اقل امنیت سیاسی و اجتماعی نیاز دارد که بدون آن نمیشود انتظار داشت کسی خطرات آن را به عهده بگیرد. در کنار آزادیهای سیاسی و وجود آوردن امنیت قانونی و فردی باید فشار مراکز قدرت نیز مهار شود.

در ده سال گذشته به بهانه حفظ ضوابط اسلامی فشارهای زیادی بر گروههای خاص و مخصوصاً زنان اعمال گردید که ادامه آن در سالهای آینده هرگونه شائبه امنیت را در جامعه از بین میبرد. در روزگاری که در چهار گوشه جهان موج آزادی و خلاقیت اقتصادی همه جا را فرا گرفته در ایران نمیشود ۵۰ درصد مردم را از فعالیت اقتصادی و اجتماعی محروم کرد و اراده بنیاد گرایان را به آنان تحمیل نمود. مردم، باید آفتقر آزادی و احترام داشته باشند که پوشش خود را شخصاً انتخاب کنند و اگر در جامعه ای مردم تا این حد آزادی نداشته باشند آنگاه این مردم اجرای وظایف خود را در مسائل اقتصادی و اجتماعی به عهده دولت محول می کنند و نتیجه این کار را در ده سال گذشته دیده ایم.

جهان یهود

پاره خبرهائی از ملتى بزرگ... با جمعیتی اندک... دردنیائی بزرگ

آنچنان اطمینان آقای دوک را جلب می کند که ایشان با همه سیاستمداری بسیاری از معتقدات ننگین خود را بزبان می آورد که کاملاً روی نوار ضبط صوت ضبط میشود. در تمام طول مصاحبه «ابی» وانمود میکند که با تمام معتقدات او موافق است. البته به گفته خودش گاهگاهی ازاینکه مبادا سرش فاش شود چنان دستخوش وحشت میشده که فکر فرار به مغزش خطور می کرده. بهرحال «ابی» در نقشه خود کاملاً موفق میشود و به تشویق مخالفان تبعیض نژادی و نازیسم بعد از ۲۴ ساعت تردید، نوار ضبط شده خود را در اختیار نمایندگان کلیه دستگاههای خبری و روابط جمعی آمریکا قرار می دهد و در کمال تنفر می گوید: «هر بلائی بر سر این مرد بیاید برایم بی تفاوت است زیرا معتقدم که او بلای اجتماع است مانند «هیتلر»، من در حقیقت ساعتها مصاحب یک نازی بودم و اگر اختیار با او باشد مرگ من حتمی است.» «ابی کاپلان»

«ابی کاپلان» که خصوصیات چهره اش بهیچ وجه شبیه به یهودیان نیست برای اینکه یهودی بودنش فاش نشود خود را بنام «سوزان هارمون» به منشی «دیوید دوک» معرفی کرده و ادعا می کند که از طرفداران پروپا قرص جناب نماینده است و قصد دارد شعبه ای از گروه مجمع ملی برای پیشرفت سفید پوستان را در دانشگاه خود تأسیس کند و ازاین رولازم است گفتگویی طولانی با آقای دوک ترتیب دهد. دراین میان «ابی» با یکی از اعضای فعال گروه دیگری که مخالف نژاد پرستی و نازیسم است آشنا میشود و نقشه خود را با او در میان میگذارد. این شخص که «لنس هیل» نام دارد مقاله های بسیاری برای تحقیق در باره دوک در اختیار ابی قرار داده، و دخترک را راهنمایی می کند که در روز مصاحبه چگونه رفتار کرده و چه سئوالهایی مطرح کند که بدون تولید شک به منظور خود برسد. خلاصه مطلب اینکه دخترک دانشجو با چهره معصوم خود

در کاوشهای آثار باستانی که اخیراً در اسرائیل بعمل آمده شواهدی بدست آمده که حاکی از آن است که چه در دوران قضاات و چه بعد از آن قبل از خرابی معبد اول زنان همراه مردان مراسم مذهبی را انجام داده و باهم به نماز ایستاده اند. بموجب اظهارات سرپرست امور باستانشناسی اسرائیل بعد از خرابی معبد مقدس نیز مردان و زنان باهم در مقابل دیوار تدبه نماز می خواندند. بدین ترتیب مشاهده می شود که جدائی زنان از مردان در مراسم مذهبی ناشی از طرز فکر خشکه مقدسان است و حتی در هیچ جای تورات نیز دراین باره حکمی صادر نشده است.

ابن دانشجوی یهودی پته

دیوید دوک راروی آب می ریزد

«ابی کاپلان» دخترک ۱۸ ساله یهودی و دانشجوی دانشگاه «تولان» در «نیواورلئان» است. چندی پیش مصمم میشود مصاحبه ای با «دیوید دوک» نماینده مجلس ایالتی ترتیب دهد. شاید در جریان خواننده باشید که این جوان خوش قیافه آمریکائی در عنفوان جوانی از اعضای فرقه کوکلاس کلان بوده که فرقه ایست موافق برتری نژادی سفید پوستان و مخالف سیاهان و یهودیان. بعد ها برای اینکه بعنوان نماینده مجلس انتخاب شد ادعا میکند که این عضویت به روزگار خامی و بی تجربگی او مربوط بوده و درحال حاضر بهیچ وجه دارای چنین معتقدات افراطی نمی باشد. او دراین صحنه سازی چنان موفق میشود که بالاخره نظر مردم و آراء آنها را جلب کرده و بعنوان نماینده بمجلس ایالتی انتخاب میشود. اما باز هم به فعالیتهای تبعیض نژادی خود مخفیانه ادامه می دهد و گروهی پایه ریزی می کند بنام مجمع ملی برای پیشرفت سفید پوستان.



ابی کاپلان

از پدر و مادر یهودی متولد شده که بهیچ کدام از معتقدات مذهبی پایبند نیستند و خود را یهودی زاده های فاقد مذهب میدانند و بهمین دلیل تا چندی پیش این دانشجوی با هوش هم خود را یهودی زاده غیر یهودی می دانست، اما گویا واقعه اخیر تغییر شگرفی در وی ایجاد کرده و وی را نه فقط به هم مذهبانش بلکه به معتقدات آنها هم نزدیک کرده است.

لوازم آرایش عتیق

یکی از زنانی که از آنها در کتاب مقدس نام برده شده هزینه های هنگفتی برای لوازم عطر و آرایش خود بمصرف میرسانده است - موزه اسرائیل اخیراً لوازم آرایش این زن که ایزبل زن احاب پادشاه اسرائیل بوده و در کاوشهای باستان شناسی بدست آمده است را به معرض تماشا گذاشت. در بین این اشیاء یک قاشق بسیار زیبای ساخته شده از عاج وجود دارد که ملکه ایزبل که بیش از ۹ قرن قبل از میلاد می زیسته از آن بعنوان سرمه دان استفاده میکرده است. لوازم آرایش این بانوی باستانی شامل ۱۰۰۰ قطعه است که از آنها برای مصارف مختلف آرایشی و زینتی استفاده میشده است در بین این لوازم همچنین یک ظرف محتوی عطر بالسام که عطر مورد علاقه کلئوپاترا ملکه مصر نیز بوده است دیده میشود.

بزرگداشت بنیانگذار عبری مدرن

دولت اسرائیل سال ۵۷۵۰ عبری را سال «زبان عبری مدرن» اعلام کرده است زیرا این سال مقارن است با صدمین سالیکه نویسنده و دانشمند نامدار یهود الیعزر بن یهودا سازمان رواج زبان عبری مدرن را پایه گذاری کرد. الیعزر بن یهودا که در لیتوانی پا بعرضه وجود گذاشت

با کمک تعدادی از دوستانش توانست زبان عبری را که فقط یک زبان مذهبی شناخته شده بود بعنوان یک زبان محاوره ای در بین یهودیان جهان رواج دهد. هم اکنون بیش از ۴ میلیون نفر مردم جهان بخصوص در اسرائیل به این زبان تکلم می نمایند

نژاد پرستی یا حق زیستن؟

الکسی گولیتسن مشاور سیاسی سفارت شوروی در لندن در کنفرانس بین المللی سازمان ملل که اخیراً در لندن برگزار گردید قطعنامه مصوبه سال ۱۹۷۵ سازمان ملل در مورد برابری صونیس با نژاد پرستی را مورد نکوهش قرار داد، گولیتسن در این جلسه گفت برای همه روشن است که کشوری که یهودیان را از چهار گوشه جهان پذیرا میشود و به همه افراد آزادی میدهد نمیتواند بر مبنای نژاد پرستی بنا شده باشد.

خاویار مصنوعی

بنا به گزارش نشریه وال استریت جورنال، پژوهشگران موسسه علمی دلی تک، وابسته به دانشگاه تخنیون در اسرائیل موفق شده اند از ترکیب روغن ماهی و چند ماده دریائی دیگر خاورباری تهیه کنند که از لحاظ رنگ و شکل و طعم با بهترین خاویار دریای خزر هیچگونه تفاوتی نخواهد داشت. این محصول بزودی به بازار عرضه خواهد شد.

تیرگی روابط شوروی و سوریه

اخیر رسیده از دمشق حاکی از آنست که روابط شوروی و سوریه به شدت رو بسردی است و دولت شوروی به مقامات سوریه اطلاع داده است که بزودی مشاوران نظامی خود را در سوریه که تعداد آنان بین ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر گزارش داده شده از آن کشور فرا خواهد شد. ضمناً بیانات سفیر شوروی در دمشق مبنی

براینکه سوریه نیازی ندارد که از لحاظ نظامی با اسرائیل برابر باشد خشم شدید مقامات سوریه را برافروخته است و به همین دلیل مسافرت حافظ اسد به مسکو نیز مدتها است به عهده تعویق افتاده است.

آمار طلاق بین زوج های یهودی

روزنامه «لوس آنجلس تایمز» اخیراً مقاله ای را به گرد هم آتی گروهی از یهودیان برای بررسی علل ازدواج هر چه بیشتر آنها با غیر یهودیان اختصاص داده بود. چکیده مقاله نشان از آن داشت که مرد یهودی آمریکائی زن هم مذهب خود را زنی می داند که فقط مرد بسیار موفق را قبول دارد، از این جهت همسر خود را مرتباً تحت فشار قرار می دهد، او را بخاطر مقام و موفقیتش می خواهد و نه بخاطر وجود خودش. ضمناً خواستهای خود را به مردش تحمیل می کند. نتیجتاً مرد یهودی آمریکائی بتدریج بسوی زن غیر یهودی روی می آورد. زن یهودی آمریکائی هم چنین گله می کند که مرد یهودی آمریکائی مرد بی اراده ایست فاقد جذابیت جنسی که زن را فقط برای خانه داری، شوهرداری و تولید مثل می خواهد و تحمل یک همسر لایق و با اراده، باهوش و موفق برایش دشوار است. در پایان مقاله مزبور اشاره به آماری زیر می کند: بین زن و شوهرهائی که هر دو یهودی هستند آمار طلاق ۱۷ درصد است و آمار طلاق بین زن و شوهرهائی که مذهبشان متفاوت است به ۳۲ درصد می رسد. نتیجه اینکه هنوز هم معتقد است مذهبی و سنتی مشابه و یکسان یکی از عوامل قطعی ازدواج موفق محسوب میشود فقط یککاش زن و مرد های یهودی اعم از آمریکائی و ایرانی و غیره... بیشتر پای درد دل و گله های هم بنشینند و برای از میان بردن مسائلی که روز بروز جدائی بیشتری بین آنها می افکند بیشتر بکوشند.

کور ش صدیق پور

وکیل دعاوی

در
دفتر تخصصی

رایان و صدیق پور



Law Offices of
Ryan & Sadighpour

به کلیه امور بعد از

تصادف

شمار سیدگی میکند

1925 Century Park East, Suite 950
L.A., CA 90067

(213) 277-7900

دکتر روبرت دردشتی

Chiropractic Postceptor

متخصص در صدمات ناشی از تصادفات اتومبیل و ضایعات ناشی از کار
میگرن و ناراحتی های سر و گردن و ستون فقرات و مفاصل
کلینیک مجهز به رادیولوژی و فیزیکیال تراپی

16555 Sherman Way

Tel: (818) 901-0405



VIDA ZAHABIAN ویدا ذهابیان

کار
Bus. (818) 345-6533
منزل
Res. (818) 705-2503

آماده هر گونه همکاری و مشورت در امر خرید و فروش املاک
شخصی و تجارتي شما و تأمين وام به بهترين نحو در كمتري
مدت



سایه فیلم در سانتامونیکا

منصور پور اتحاد

مدیر فتو آسیا - تهران

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

شماره ۱۵۲۳ خیابان ششم، سوئیت ۱۰ - سانتامونیکا، کالیفرنیا

تلفن: ۸۶۱۶-۳۹۵ (۲۱۳)

دفتر خدمات بیمه

موسی خوبیان

راهنما و مشاور صدیق شما در امور بیمه

1206 S. MAPLE STREET, #850
LOS ANGELES, CA 90015

(۸۱۸) ۷۰۲-۸۹۹۹

(۲۱۳) ۶۵۴-۵۴۰۱

شعبه داون تاون

(۲۱۳) ۷۴۷-۳۸۶۹

دکتر داریوش سامی

دارای بورد تخصصی بیماریهای کودکان
فوق تخصص در بیماریهای غدد مترشحه داخلی
اختلالات رشد (قدی - مغزی) دیابت - تیروئید - چاقی

بورلی هیلز

۹۴۰۱ ویلشر بلوارد - نبش خیابان کانن سوئیت ۷۳۵

تلفن ۰۶۰۷ - ۲۰۵ (۲۱۳)

موريس مطلوبيان CPA

عضو انجمن حسابداران رسمي آمريكا و كاليفرنيا

انجام كليۀ امور حسابداري

- تهيه و تنظيم اظهار نامه مالياتي (Tax Return) اشخاص و شركت ها
- تهيه صورتهای مالی (Financial Statment) جهت استفاده بانك ويا ساير موسسات اعتباري
- مشاوره در مورد خريد و فروش املاك و شركتها، اخذ وام و برنامه ريزي مالياتي
- مشاوره در امور كامپيوترى كردن سيستم های حسابداري و Property Management
- مشاوره در مورد تنظيم Trust و تقسيم سرمايه بين افراد خانواده (Estate Planning)

(213) 477-2235

11755 Wilshire Blvd., 9th Floor
Los Angeles, CA 90025

فروشگاه لوازم آرايش «بيوتى باى كيو كيو» محترماً از شما دعوت مينمايد
كه براى تهيه انواع و اقسام لوازم آرايش از بهترين ماركها و در نازلترين
قيمتها از اين فروشگاه ديدن فرمائيد.

KMS مرغوب ترين لوازم آرايش
Fermod بهداشت پوست
Image لوازم آرايش ناخن
و... و



Sebastian بهترين شامپوها
Paul Mitchell عطريات
Nexus رنگ مو
موم سرد

SUPPLIES ACCESSORIES

At the New RAMADA INN
8587 SANTA MONICA BLVD.
WEST HOLLYWOOD, CA 90069
TEL: 213) 652-2077

از هم اکنون تا آخر ماه نوامبر با ذكر نام نشریه شوفار
از ۱۵٪ تخفیف مخصوص ماوراء قيمتهای نازل ما
بهره مند شويد

با پارکینگ مجاني

به مدیریت: کوروش کرمانیان

دفتر وکالت

الکساندر هارونیان

وکیل رسمی ادکسری آمریکا

امور مهاجرت، تجاری، ملکی، تصادفات و تنظیم وصیتنامه

Alexander Haroonian
Attorney At Law

3580 Wilshire Blvd., Suite 2080
Los Angeles, CA 90010

(213) 380-8888

قشری گری و آئین یهود



بهزاد دولت‌آبادی

عواقب وخیم ناشی از گرویدن باین گروهک - جوانان ما از خطر این سقوط رهائی یافتند.

همزمان باین جریانات، تنی چند از خیرخواهان و معمرین جامعه نیز از ما خواستند تا با نشست و گفتگو با سردمداران این فرقه، آنان را تشویق و ارشاد نمائیم تا از شستوی مغزی جوانان خودداری نموده و به آموزش یهودیتی بپردازند که پیام آوردوستی است و محبت و همبستگی نه نفاق و دو دستگی. ما باین دوستان خود توضیح دادیم که مسئله هر یهودی متعددی با پیروان یهودی نمای این فرقه، مسئله ای بنیادی و اساسی است. در شرایطی که حتی سردهسته آدمکشان ضد یهود فلسطینی یعنی یاسر عرفات که دستش به خون هزاران هزار یهودی بی گناه آلوده

نگهدارند.

بازتاب گسترده این سلسله نوشتارها در میان مردم ما - همانطور که قبلاً هم اشاره کرده ایم - برای ما شگفت انگیز بوده است. از نامه ها، تلفن ها و پیامهای بیشماری که به دفتر نشریه میرسد چنین بر میآید که آنانکه این گروهک را نمی شناخته اند، اکنون بخوبی شناخته اند و درباره بد آموزی های آن با فرزندان خود به گفتگو نشسته اند. جوانانی چند که در آغاز راه سقوط به دامان اینان بودند را پدران و مادرشان نزد ما آوردند. در دو مورد میزان لطمه و سم پاشی فکری بحدی بود که ما مجبور شدیم این دو نوجوان را نزد روانشناس بفرستیم اما موارد بسیار دیگری بود که با روشن نمودن مواضع فکری ما و تشریح هدف ما از این مبارزه و برشمردن

در شماره قبل، این سلسله نوشتارها را با این نتیجه گیری به پایان بردیم که هدف ما تعیین سیاست مذهبی برای جامعه نیست و اساس کار ما بر پیوند و همبستگی توده یهودیان ایرانی در سرگشتگی و پراکندگی است و اشاره نمودیم که حل مسائل و مشکلات اجتماعی و مردمی ما در حد این خود طیب خوانده ها نیست. ما گفتیم که مبارزه ما با عواملی که دانسته یا ندانسته به وحدت جامعه لطمه می زنند برای تفنن و سرگرمی نیست، بلکه مبارزه ای است اساسی برای آگاهی دادن به جوانان تا از سقوط بدامان جهل و خرافه پرستی نجات یابند و هشداری است به پدران و مادران تا با جلوگیری از گرویدن فرزندان خود باین فرقه مُنادی از جهل - قوام خانواده خود را پایدار

است، موجودیت دولت اسرائیل را برسمیت می شناسد- فرقه بنی توره و رهبری آن منکر مشروعیت دولت یهود است و تحقق استقلال خلق یهود را موکول به ظهور ماشیح می داند.

همانطور که ما بارها اشاره نموده ایم، اینها جزو آندسته از قشریونی هستند که در نهایت بی شرمی و جوهی را که از همکیشان ما به بهانه کمک های مذهبی دریافت میدارند در اختیار تروریست های افراطی عرب قرار میدهند- در بیمارستانها به عیادت آنها میروند و جلوی دوربین خبرنگاران، چک تضمین شده بانکی به آدمکشانی هدیه می کنند که خون سربازان پاسدار از سرزمین موعود را به خاک میریزند.

با کمال تأسف، تعدادی از این افراد نیز در حال حاضر در سرزمین اسرائیل نیز بسر میبرند و تبعه حکومتی هستند که آنها را برسمیت نمی شناسند. بنظر شما این مسخره نیست؟ از آنجا که مشروعیت دولت اسرائیل مورد تأیید هر یهودی مؤمنی است، ما بارها از رهبران این گروهک خواسته ایم تا موضع خود را نسبت باینکه آیا اسرائیل را برسمیت می شناسند یا نه روشن کنند و آقایان هم از آنجا که خوب

میدانند اگر این آخرین ضربه را هم بخورند دیگر باید دکانشان را تخته کنند و بروند پی کارشان، از پاسخ گفتن باین پرسش طفره میروند. اما برای اینکه کسی شک نکند که اینان مخالف موجودیت دولت اسرائیل هستند، همینکه وزیر مهاجرت اسرائیل که یک روحانی است به لوس آنجلس میآید، میدوند دعوتش میکنند تا بیاید برایشان سخنرانی کند و نامبرده هم بی خبر از همه جا که اینها اصلاً موجودیت دولتی را که اونماینده آنست برسمیت نمی شناسند، میآید و موعظه می کند و می رود. حد زرنگی را ملاحظه میفرمائید؟

ما در این سلسله نوشتارها کوشیده ایم رهبری و پیروان گروهک را به راه راست هدایت کنیم و گهگاه هم به آنها فارسی یاد بدهیم. کشوری که شما موجودیت آن را قبول ندارید اسمش اسرائیل است نه ییسرائیل- میگوئید نه؟ به تمبرهای پستی اسرائیل نگاه کنید- خودشان می نویسند اسرائیل. ببخشید، فراموش کرده بودیم که شما نه خود اسرائیل را قبول دارید و نه نامش را!

باری، ما به عزیزان خیراندیشی که سردمداران این گروهک نزد آنان نه نه من غریبم بازی درآورده و مارا سازش ناپذیر خوانده بودند توضیح دادیم که حمله این

روحانی نمایان به روحانیت ما، به اعتقادات خلل ناپذیر ما و بالاخره به میانی خانوادگی ماست. اینها موجودیت دولت اسرائیل را که برگ هویت و پاسدار موجودیت و بقای یهودیت در جهان و جامعه بی ترحم امروزی است برسمیت نمی شناسند- حکومتی که بر اساس نص صریح اوامر الهی بما وعده شده و ما سعادت آنرا داشته ایم که در زمانی زندگی کنیم که سرزمین همه آرزوها، امیدها و حاصل نیایش قرن پشت قرن ما، بما باز گشته است. سازش با اینان یعنی پذیرفتن عقاید ضد یهودی و این کار در حد ما نیست، چرا که رسالت ما اعتلای یهودیت است نه نابود کردن آن در منجلاب جهل و تعصب و اعتقاد ما سر بلندی سرزمینی است که بسوی آن نماز میگذاریم نه تقدیم کردن دودستی آن به آدمکشان ضد یهودی!

ماتاکنون در این سلسله نوشتارها، هشدارهای لازم را به هموطنان همکیش خود داده ایم و تا آنجا که امکان پذیر بوده نسبت به بد آموزیها و مواضع خطرناک فکری این گروهک به افشاگری پرداخته ایم و در آینده نیز شیوه عمل آنها را زیر نظر گرفته و در هر موقعیتی که لازم باشد این رویه را دنبال خواهیم کرد.

دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

9090 Burton Way
Beverly Hills, CA 90211

(213) 859-9196

10767 Riverside Dr.
North Hollywood, CA 91602

(818) 980-8881

نوشته: ص. ابراهیمی

پای درد دل میرزا آقا جان نفتالی

رفیق شفیق بنده زاده



آنچه را در زیر میخوانید واکنش های یک مرد عادی سنتی یهودی ایرانی است که زیر فشار منجیق تصادم دو فرهنگ ناهم رنگ و متضاد به فریاد آمده است.

نگارنده، همانگونه که شیوه همیشگی کار اوست، در این اثر نیز کوشیده است که قهرمانان داستان خود را آنطور که هستند تصویر کند. به بیانی دیگر، شخصیت های این داستان همان هستند که هستند - با همه مزیت ها و کاستی هاشان. بدین ترتیب، نقطه نظرهای قهرمانان داستان الزاماً با شیوه اندیشه نگارنده یکی نیست. این شخصیت ها با شما حرف میزنند و شما خواننده آنانرا داوری می کنید.

نام «بهترین دوست» ماندانا، دختر من، جیمی است. «بهترین دوست» ترجمه انگلیسی بفارسی تحت اللفظی این دو واژه است و «رفیق شفیق» اصطلاح فارسی مشابه آن. این جیمی دختر است نه پسر و اگر شما دارید توی دلتان از من می پرسید: «مگر میشود اسم دختر هم جیمی باشد؟» و استدلال میکنید که: «ما تا پادمان است همه جیمی های روزگار پسر بوده اند - از جمله جیمی پسر تارزان!» و سپس نتیجه میگیرید که: «دختر میرزا آقا جان هم آخرش دوست پسر گرفت» و بدنیال آن سخت به انتقاد می نشینید که: «وقتی دختر میرزا آقا جان دوست پسر بگیرد (آنها میرزا آقا جان نفتالی که بچه هایش مثل موش از او می ترسیدند) و خودش - بزبان خودش - اعتراف کند که چنین است، دیگر باید فاتحه رابطه ما را با فرزندانمان خواند!» - باری، قبل از اینکه بنده بدست خودم و بدست شما قلم بدستانی که منتظرید از دهان آدم حرف بقاپد چنین شایعه ای را پراکنده کنم، باید به عرضتان برسانم که شما اشتباه میفرمائید - یعنی دارید اسم این خانم را عوضی تلفظ می کنید. اسم ایشان «جیمی» بر وزن «میمی» نیست تلفظ صحیح «جی می» است بر وزن «کی (یعنی چه وقت) کی (یعنی چه کسی)»! التفات فرمودید؟ وگرنه دختر من غلط می کند آنها سه سه بار به نه بار که اصلاً کلمه پسر را بزبان بیاورد، چه رسد باینکه حرف «دوست پسر» بزند. امریکاست که باشد - خیال میکنم سر گذاشته و ته هوا کرده. اینهم شد مملکت؟ من، میرزا آقا جان، پسر حاجی یهودای نفتالی، تاجر سرشناس تیمچه حاجب الدوله، بنشینم و تماشا کنم که یک گردن کلفت بیاید دست دختر مرا بگیرد و ببرد «رانده وو» (یا اینطور که اینجا میگویند - ببرد «دیت») و بروی خودم نیاورم؟ بجان عزیزتان دختر و پسرا هردوتا میگذارم سینه دیوار، اینقدر توی سرشان میزنم تا هرچه هوس دیت و میت است از کله شان بپرد. دختر من با دختر امریکائی توامانی هفت صنارتفاوت دارد. این قرتی بازی ها مال

ویلا پیرای

Shirley Fakhari

دخترهای امریکائی است نه ما ایرانی ها. چپ میروی، راست میآئی دنبالت میدوند. میفرمائید این خبرها هم نیست- مثال زنده حتی و حاضر- قربانتش بروم بنده زاده، غلامتان، خسرو است.

خودتان میدانید، چشم بد دور، خسرو بر ورونی دارد. چشم و ابرو مشکلی و قد بلند (چیز به چیزیش به خودم رفته)- دختر های امریکائی دور از جان خسروم، مرگ میخواهند بروند گیلان- (حالا نه اینکه امریکائیا- اینهم دخترهاشان- خیلی راحت اینروزها میتوانند بروند گیلان! میگیرند چوب توی آستینشان می کنند- آنها بدون حجاب! اما در مثل مناقشه نیست) داشتم عرض میکردم خسروم، فدایش شوم، همینطور دخترهای امریکائی هستند که دور و برش میچرخند. «کی» صدایش می زنند. امشب با این میروند سینما فرداشب با آن یکی میروند پارتی. ول کن آقا بگذار خوش بگذرانند. حالا عشق نکند کسی بکند. من خوب بودم که تا شب عروسیم هم با کره ماندم؟ نخندید آقا، جان عزیزتان عین حقیقت را میگویم. حالا، این ور و آن ور که می نشینم و بقیه مرد ها از عیاشی های دوران عذبی شان داد سخن میدهند، منم یک قصه اختراع کرده ام راجع به دختر همسایه ایکه پنجره اطاق خوابش رو بروی اطاق خواب من بود و همینطور الکی یک چیزهایی سرهم میکنم- یعنی خدائیش را بخواهید، دخترک هم گاهی نخ میداد- مثلاً میآمد جلو پنجره می ایستاد، بطوری آب راز یخچال در میآورد (آخر یخچالشان کنار پنجره بود)، میریخت توی لیوان و همینطور که داشت لیوان را می برد بطرف دهانش، زیر چشمی مرا می پائید. منم گسر میگرفتم! خوب، اگر این عاشق من نبود، دور از جان شما، مرض داشت به بهانه آب خوردن بنده را ورنه انداز کند؟

البته چون شما از خودمان هستید، بنده اصل داستان را اینطور خدمتان تعریف میکنم، اما آنچه که من برای دوستان تعریف میکنم که اینطور نیست. اختیار دارید قربان. میفرمائید برای شما هم تعریف کنم؟ همانطور که برای بقیه تعریف میکنم؟ نه سرتان را درد نمی آورم... نه جان عزیزتان، حوصله تان سر میرود... باشد، حالا که اصرار میکنید چشم. بنده هیچده، نوزده سالم بود- نه خدایا بیست، بیست و یک را شیرین داشتم- شاید هم بیست و دو سال. دخترک اسمش بهناز بود. پدرش وکیل مجلس بود و مادرش دکتر زنان بود و مطبش سر کوچه ارغوان و خانه اش ته کوچه- رو بروی خانه ما. بهناز آنوقت ها هفده ساله بود، شاید هم نوزده ساله. عاشق کدام است آقا؟ کشته و مرده من بود! اما کی محلش میگذاشت! من در آن واحد چهار تا پنج دختر و زن دور و برم بود- کی حوصله بچه مدرسه داشت؟ اما این دختره- بهناز، ول کن نبود. هی میآمد جلو پنجره- تا میدید من توی اطاقم نشسته ام و بکار خودم

مشغولم، شروع میکرد اطوار آمدن. تکمه های بلوزش را تا چاک سینه باز میکرد. پایش را میگذاشت لب پنجره آنطور که تمام برانهایش دیده میشد، آهنگ گوگوش میگذاشت و با آن میرقصید- منم که اصلاً نگاهش نمیکردم- آنوقت دیوانه میشد! از من بشما نصیحت، میخواهید زن جماعت جلو شما زانو بزنند؟ راهش کم محلی است! من این راز زنان را از همان سن و سال کم میدانستم. آقا، چنان روی دست و پایتان می افتند که نگو و نپرس.

روز سوم کم محلی بود که نشسته بودم توی اطاقم دیدم یک چیزی مثل تیر خورد توی کله ام. چشمتان روزید نبیند- پیشانیم ورم کرد قد یک گردو! چه بود این؟ نامه عاشقانه بهناز خانم که پیچیده بود دور یک سنگ و از پنجره اش پرت کرده بود توی اطاق من. ای بسوزد پدر عشق! خدا بیامرز مادرم پرید توی اطاق و زد توی سرش که «خاک بصرم، چه بسر تو عزیز نازنین من آمد» و تا پیشانیم را دید، دوید توی آشپزخانه برایم گل گاوزبان و سنبلطیب دم کرد- اما من نگذاشتم مادرم چیزی بفهمد- گفتم انگار بچه ها از توی کوچه سنگ انداختند. خدا رحمتش کند با همه رفتگانتان، زن ساده ای بود. حرفم را قبول کرد.

هیچی آقا، من دیدم این دختره چنان عاشق شده که اگر کم محلی را بیش از این ادامه بدهم، ممکن است ایندفعه با تیر کله حقیقرا هدف بگیرد. این بود که رفتم سراغش و... آتش بود آقا، آتش. من یک چیزی میگویم شما یک چیزی می شنوید. مالی بود که لنگه اش در آفاق هم نیامده. جوانی کجائی که یادت بخیر...

خوب، حالا داشتیم راجع به چه چیز حرف میزدیم که کار کشید به عذب بازی های بنده؟ آهان، موضوع خانم جیمی بود- رفیق شفیق بنده زاده! پدر و مادر جیمی شش، هفت سال قبل (شاید هم هشت نه سال پیش) از هم جدا شده اند. نه اینکه فکر کنید اختلافی هم داشته اند، نه! فقط حوصله شان از یکنواخت شدن زندگی شان سررفته. اینها را ماندانا دخترم که دوست جیمی است برای من و همسرم تعریف میکند. اولین باری که ماندانا داشت داستان زندگی پدر و مادر جیمی را برای من و مادرش تعریف میکرد من داشتم بشدت حرص میخوردم و زیر چشمی عیالم را می پائیدم و میدیدم که با چه هيجانی به دهان ماندانا چشم دوخته- سهل است، با نگاهش قضیه را تائید هم می کند. هوارم درآمد و سر ماندانا فریاد زدم که:

- مگر میشود زن و مردی که هفت هشت ده سال باهم زندگی کرده اند- همینکه حوصله شان از یکدیگر سرفت، بروند طلاق نامه امضاء کنند؟ ماندانا گفت:

- چرا نه؟

وزن دنباله حرف دخترم را گرفت که:

- پس چکار کنند. زنهای امریکائی که مثل زن بدبخت ایرانی نیستند که یک عمر بنشینند و مردی را که دوست ندارند- آنها محض حفظ آبرو- تحمل کنند.

من با خشم فریاد زدم:

« پس فرق انسان و حیوان چیست و عاطفه مادری و محبت پدری کجا رفته است؟ واله، صد هزار رحمت به حیوانات جنگلی- آنها دست کم صبر می کنند تا بچه هاشان به ثمر برسند بعد جفت خود را رها می کنند. وقتی من میگویم: «الهی این مملکت سر بگذارد و ته هوا کند،» همه تان مرا مسخره میکنند و میگویند: «برو خودت را به دکتر روانشناس نشان بده، کله است معیوب شده است!» کله من کجایش معیوب شده، آقا جان! سدوم و گمورائی که در تورات آمده همین جاست. هم جنس بازی آزاد است- سرشان را بخورد، توی خیابان هم رژه میروند؛ بیماری ایدز مثل آکله بجان مردم افتاده؛ اسم پول که میآید، پدر پسرش را فراموش میکند و پسر خواهرش را و خواهر مادرش را؛ همه چیز پول است و پول است و پول. آقا، دور از جان، بلا نسبت شما، سگ صاحبش را نمی شناسد. حالا امریکائی ها اینطورند، خوب باشند تا جانشان در، ما ایرانیها این وسط چه میگوئیم؟ هیچ! مثل آئینه

جلو امریکائی ها ایستاده ایم و حرکاتشان را- صرفنظر از اینکه درست باشد یا غلط، تقلید میکنیم «

درحالیکه من داشتم این سخنرانی غزا را ایراد می نمودم، عیالم همینطور بی تفاوت داشت بمن نگاه میکرد و دخترم بهناز هم خمیازه میکشید- اما من میبایستی فریاد می کشیدم و بقول معروف نسق میگرفتم چون این زنها را ول کنی قیلشان یاد هندوستان می کند و پس فردا مدعیت می شوند و دیر بجنبی هم، به دادگاه تقاضای طلاق میدهند.

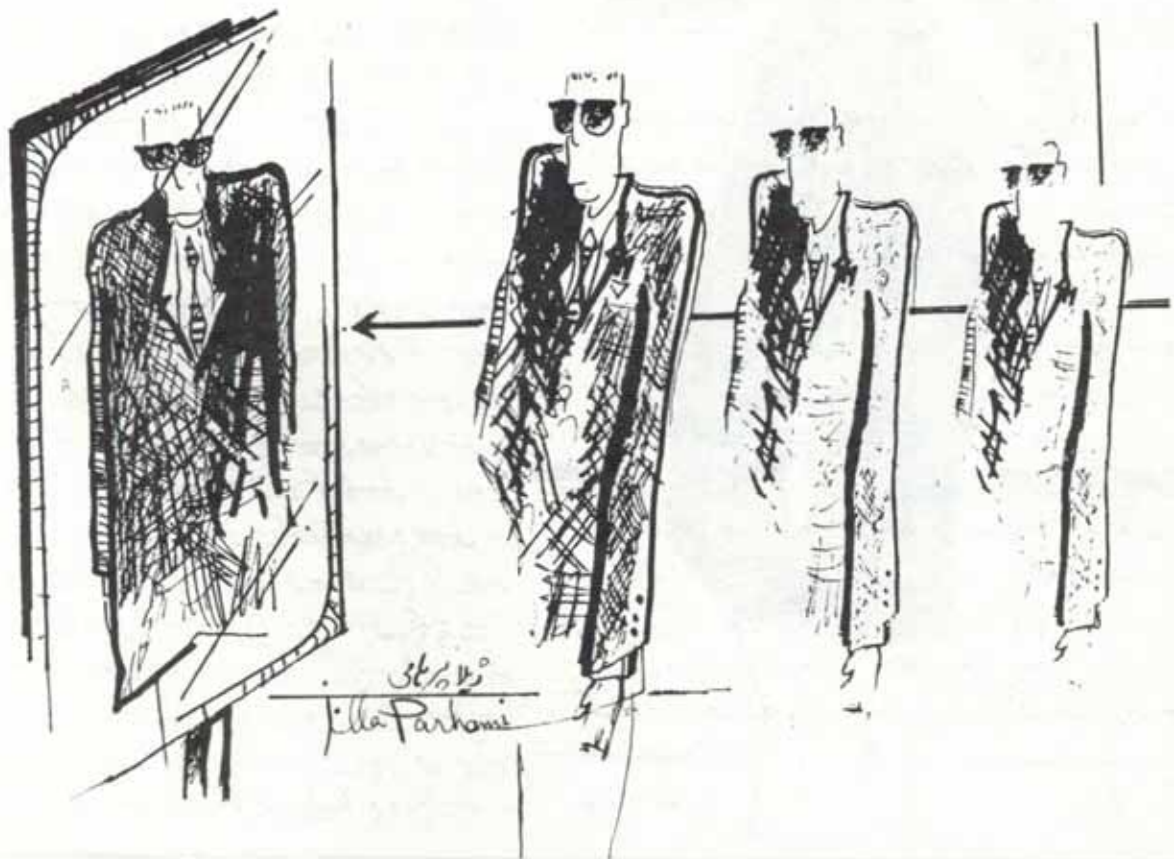
سخنان من به اتمام که رسید، زنم گفت:

- حالا میگذاری ماندانا حرفش را تمام کند؟

و من توی دلم گفتم «نرود میخ آهنین در سنگ!»

و ماندانا ادامه داد که پدر و مادر جیمی بعد از اینکه به یکدیگر اقرار میکنند که حوصله شان از همدیگر سررفته، از هم جدا میشوند و هرکسی میرود دنبال کار خودش. خانه و زندگی و بچه را مادر بر میدارد و پدر با یک چمدان شامل تنبان و زیر پوش و یک مشت خرت و خورت مشابه فلنگ را می بندد. بهمین راحتی! نه مداخله خانواده ها، نه میانجیگری، نه ریش سفیدی، نه من بمیرم تو بمیری و حتی نه دادگاه خانواده ای. باین می گویند مملکت آزادی- که سر بگذارد و ته هوا کند!

شما میگویند من چطوری حرص نخورم- خوب زنهای ما هم



دارند یاد میگیرند. پس فردا خدا را هم بنده نیستند. من دارم چه میگویم - خواب دیده ام خیر است! زنهای ما این بد آموزی را خوب آموخته اند و ما مرد ها حواسمان نیست! ببخشید باز حاشیه رفتیم. بابای جیمی میرود سی خودش و مامانش هم سی خودش. مرحله بعدی گرل فرند گرفتن بابا است و بوی فرند گرفتن مامان. مبارک باشد این نجابت به آقای بوش رئیس جمهور ایالات یتسنگه دنیا! باور بفرمائید وقتی ماندانا می نشیند و در مورد گرل فرند بابای جیمی یا بوی فرند تنه جیمی داد سخن میدهد، توی این رگهای گردن من انگار سرب مذاب میریزند. اینها آب آورده اند و آبرو برده اند. تف باین تمدن!

من به زخم گفتم: «محض رضای خدا، جلو این دختر را بگیر و نگذار با این خانواده رفت و آمد کند!» و جواب شنیدم که: «امریکائی ها هر کدام به نحوی یکنوع آلودگی دارند. آمدیم و جلوی این یکی را گرفتیم، با همه جمعیت ایالات متحده امریکا که نمی شود قطع رابطه کرد!»

دیدم پسر بی ریخت نمی گوید. خودمانیم - حالا که اینجا زنی هم نیست که پررو شود - ولی بعضی وقت ها این خانم ها حرفهایی میزنند که به عقل ما مرد ها هم نمی رسد.

به آدم بر میخورد - یعنی پیش خودت میگوئی: «چطور شد این فهمید و من مرد صاحب عقل و کمالات نفهمیدم؟» خدا و کیلی راست میگویند. نه میتوانی بچه ات را غل و زنجیر کنی و نه میشود همه سکنه این سرزمین را نادیده بگیری

استنتاج ساده ای که از استدلال بالا می شود اینست که باید بگذاری فرزندت توی این متحلاب شنا کند و امیدوار باشی که ننگند! خوب. حالا بنده زاده باین رفیق شقیق معاشرت دائم دارد و توی دست و بال این مجسمه های عفت و شرف برای خودش می پلکد و هر از چند گاه هم میآید و گزارشهای داخلی زندگی آنها را برای ما تعریف می کند. آنچه که ته و توی سنت های ایرانی برایش باقی مانده اینست که برای رفتن به منزل اینها میآید و از بنده کسب اجازه می کند. حالا من جرأت کنم بگویم نه - میدانید چه میشود؟ هیچ! میگذارد و بی اجازه میرود و بنده سبک شده ام. بنابراین شما در چنین شرایطی، اگر آدم حسابگری باشید، چند تا سؤال می کنید و جواب میخواهید و آخر سر میگویند: «از ساعت یازده دیرتر نیائی ها!» و جواب می شنوید: «اوکی» یعنی کشک!

بعد هم تا دو بعد از نصف شب چشم انتظار بیدار می نشینید و خونتان جوش می آید و صد بار بخودتان میگویند:

- پایش را که از در تو گذاشت، میزنم قلمش میکنم!
و وقتی وارد شد، خودتان را بخواب میزنید و میگذارید پاورچین پاورچین برود پیرد توی رختخوابش و چنین تظاهر کند

که ساعتهاست آمده و خوابیده!

بله - داستان چنین است که نزدیک به دو سال قبل اینها از هم جدا میشوند - از آن تاریخ تا بحال موسیو (بابای جیمی) سه تا دوست دختر گرفته و مادام (مادر جیمی) با دومین دوست پسرش روزگاری می گذرانند. در اوآن جدائی، وقتی موسیو و مادام هر کدام برای خودش مادام و موسیوئی دست و پا کرده بود، موسیو و دوست دخترش به افتخار مادام و دوست پسرش، یک مهمانی میدهند!
از بنده می پرسید؟ باین میگویند نهایت فرم... پناه بر خدا!
آدم زنش را با فاسقش دعوت کند بخانه خودش که بیا معشوقه مرا تماشا کن؟ آنهم جلوی بچه صغیرش؟

در این مهمانی سدوم و گمورائی موسیو..... بیاد روزها و خاطرات گذشته، با مادام چیک توچیک میرقصند و طرف مربوطه هایشان هم - محض آشنائی با یکدیگر با هم لاس خشکه میزنند. مادام با خوشحالی اظهار میدارند که: «ما حالا یک خانواده بزرگتر هستیم.» (زهی خانواده!) و اظهار رضایت می کنند که موسیو جفت مورد علاقه خود را پیدا کرده است.

سه چهار ماه بعد از این مهمانی، موسیو از این «جفت مورد علاقه» سیرز میشود و ایشان را راهی میکند و میرود سراغ جفت شماره ۲. اما این یکی را بیشتر از سه چهار هفته نگه نمیدارد و بیرون میاندازد. از قضای روزگار این یکی خیلی احساساتی از آب در می آید و از بید حادثه ای که برایش پیش آمده، پناهنده میشود، اگر گفتید به کی؟ حاضرم قسم بخورم اگر صد سال هم فکر کنید نمیتوانید بگویند. حاضرم شرطه هزار دلار بزنم که اگر تا فردا صبح هم فکر کنید نخواهید توانست حدس بزنید به کی پناهنده شده... به مادر جیمی! چه فرمودید، شما هم همین حدس را زده بودید - اختیار دارید آقا، معما چو حل گشت آسان شود!

بهر تقدیر معشوقه شماره ۲ میرود توی خانه مادر جیمی اطراق میکند و مادر جیمی هم از روی دلسوزی او را میفرستد پیش روانشناس و خرجش را هم از جیب مبارک میدهد. آنطور که ماندانا میگفت، مادر جیمی چند ماهی این خانم را در خانه خود نگهداری کرده و تر و خشک میکند و برایش دوست پسر جدیدی هم دست و پا میکند و صد البته شوهرش هم میرود سراغ دوست دختر سوم و این گردونه عجیب و غریب همچنان می چرخد و می چرخد...

شما مثل اینکه از گوش دادن به عرایض بنده خسته شدید - باید ببخشید. دلم گرفته و از زندگی در این خراب شده به سته آمده ام. عنان زندگی از دستم در رفته است و خانواده ام گستاخ شده اند و عصیانگر.

آیا دوره آخر زمان نزدیک است؟

Signature Graphics & Mailing

(213) 470-1151 Fax (213) 474-7448
2370 Westwood Boulevard Suite J
Los Angeles, Calif. 90064-2120

از مرحله طراحی تا پست

سرویس ما شامل مراحل زیر است

نگهداری، اصلاح، تکمیل تجدید آدرس های پستی
چاپ آدرس برچسب Address Label برای روی پاکت
نوشتن اسم و آدرس داخل نامه
چسباندن برچسب آدرس بروی پاکت و غیره
ترتیب و منطقه بندی Zip Sort، دسته بندی
تا کردن و گذاردن در پاکت
پست کردن، حمل به پستخانه
اجازه تمبر پستی First Class و Bulk Rate

آگهی پستی
طرح و چاپ فلایر
منیو رستوران
طراحی لوگو، سر نامه
کارت بیزینس و پاکت
طرح آگهی برای روزنامه و مجله
فرم های تجارتي و اداری
طراحی کامل به زبانهای فارسی، Eng، لاوری

Flier ■ Pamphlet ■ Brochure ■ Letterhead ■ Stationery ■ Envelope ■ Business Form ■ N.C.R. ■ Business Card
Newsletter ■ Manual ■ Folding ■ Envelope Stuffing ■ Address Labeling ■ Advertising Material ■ Announcement
Menu ■ Folders ■ Generic & Custom Mailing List ■ Mailing List Maintenance ■ Logo Design ■ Container Label

בס"ד שוחט

David Hakhamzadeh
Shokhet

داوید حاخام زاده

עופות ובהמות

آماده برای انجام کلیه مراسم شחיטה و کپاروت

باشماره تلفن Tel: (213) 276-7848 تماس حاصل فرمائید.

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لایوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خیره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزبایی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel.: (213) 657-2600

Fax: (213) 657-8981

لوسترهای کریستال طلایی ۲۴ عیار

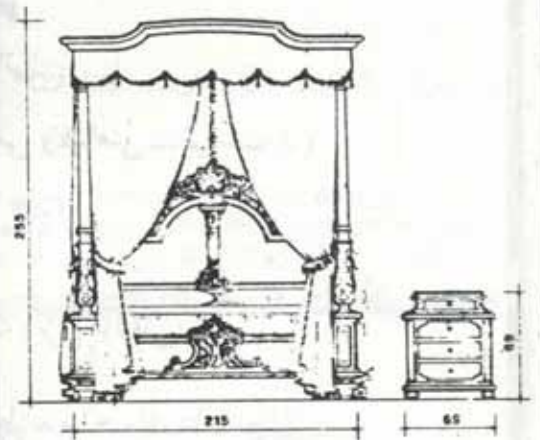
Samuels



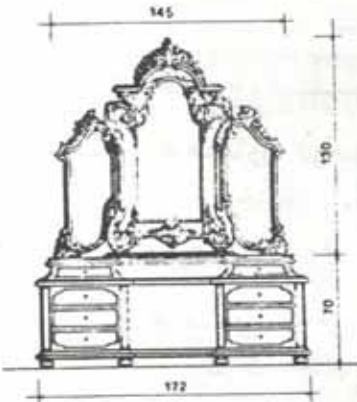
نمایشگاه مبلمان سمو ئلز

با همکاری طراحان حرفه ای
مبلمان منزل و محل کار شمار ابعده می گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان، سمو ئلز آخرین میعاد گاه شماست



DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

(213) 857-0101

5522 WILSHIRE BLVD.
L.A., CA 90036

«خون سفید»

«... مقدّس تر از شیر مادرمایمی در کائنات وجود ندارد منتها چون به رایگان در اختیار ما گذاشته شده است قدر این شهد آسمانی و این نوشداروی بهشتی را نداریم... در سراسر تاریخ مردان «شیردل»، فراوان بوده اند ولی یک مرد «شیرده» پیدا نشده است... فقط و فقط یک مادر میتواند این جمله دلنشین و مقدّس و درعین حال پُرهیبت و مخوف و دهشتناک را ادا کند و روسفید دربیاید:

من خون سفید کرده ام بشما داده ام... من خون سفید کرده ام...»



زنگنه

Lilla Farhadi

اشک بچشمانمان بیاورند و درعین نومییدی ما را بزندگی و معجزات آن امیدوار کنند. زلزله مهیب و نابود کننده چندی پیش درارمنستان هم ازاین قاعده مُستثنی نیست و داستان یک کودک چهارساله و مادر با شهامت او در پنجه درافکندن با مرگ (و فاتح بیرون آمدن) ارزش چند بار خواندن را دارد.

• • •

سوزانا مادر ۲۹ ساله (و حامله) و دختر ۴ ساله او گینسی ۸ روز تمام بعد از زلزله شدید و خانمان برانداز شهر «لنیناگان»

در تمام این مدت در محوطه ای تنگ و تاریک و مرطوب پستان مادر بیجان خودش را میمکیده و این مادر حتی بعد از مرگ هم در آن دخمه سرد و هولناک (باباقیمانده شیر خودش) کودک دلبندهش را زنده نگاهداشته است.

ولی گاه بعضی ازاین قهرمانان زنده بگور شده روزهای متمادی در زیر هوار با سرما و وحشت انزوا و ظلمت و گرمسنگی و جراحی دست بگریبان میشوند و زنده میمانند که این کابوس و این ماجرای کشتی گرفتن خودشان را با غزرائیل برای ما تعریف کنند و دلمان را خون کرده و

در زلزله های مُخرّب و دامنه دار و خانمان برانداز، فداکاری ها و ماجراهای غم انگیز و گریه آور زیاد روی میدهد ولی اغلب اوقات قهرمانان و بازیکنان و قربانیان این تراژدی ها در زیر خروارها خاک و سنگ و الوار میمیرند و ماجرای آنها هرگز بگوش زندگان و بازماندگان نمیرسد.

در یک زلزله عظیم چند سال پیش در شمال آفریقا بعد از ده روز در زیر هوار کودک چند ماهه ای را (روی سینه مادرش که در همان ساعت های اول زمین لرزه کُشته شده بود) زنده یافتند. او

ارمنستان در تاریکی مطلق و سرمای کرخ
کننده زنده بگور در انتظار نجات (یامرگ)
مانده بود و دخترک معصوم از تشنگی و
گرسنگی ناله میکرد.

سوزانا که نیمه عریان و مجروح بود و
بزحمت میتوانست در دخمه تاریک و
مرطوب تکان بخورد گینی را بسینه خود
میفشرد و گریه میکرد و میکوشید او را
دلداری بدهد ناگهان بفکرش رسید حال
که آب در دسترس نیست خون در رگهای
او هست و میتواند تا حدی جای آب را
بگیرد و گرسنگی و عطش فرزندش را موقتاً
تخفیف دهد تا شاید فریاد رسی بدادشان
برسد او کورمال کورمال با قطعه شیشه
شکسته تیزی که در کنار خود یافت انگشت
سبابه خودش را قاچ زد و در دهان گینی
گذاشت و کودک هم با حرص و ولع خون
شور و حیات بخش مادرش را مکید و باز
التماس کرد: مادر باز هم بده... باز هم
بده...

و مادر فداکار هم بی محابا هر چند
ساعتی یکی از انگشتان خودش را تیغ زد و
در دهان فرزندش گذاشت و باین عمل و
این «حجامت مقدس» او را از یک مرگ
حتمی نجات داد و سرانجام در روز هشتم
کاوش کنندگان هردو را نیمه جان و
خونین و دست و پا شکسته و در حال هذیان
از زیر خاک بیرون کشیدند و عزرائیل را

دست خالی برگرداندند.

این ماجرای معجزه آسا و دردناک و
باورنکردنی مرا به یاد دوران کودکی و
همسایه دیوار به دیوارمان ملیحه خانم
انداخت. او شش هفت بچه قد و نیم قد و
بازیگوش و شرور داشت و هر وقت از
دست شیطنت های آنها کارش باستخوان
میرسید و طاقتش طاق میشد با حال
التماس و شکوه میگفت: بچه ها اینقدر
مراذیت نکنید، ما مادرها خون سفید کرده
ایم و به شماها داده ایم... اینقدر خون
بدل من نکنید

من آنموقع معنی این شکوه مادرانه و
تشبیه شاعرانه را درست نمی فهمیدم و
همیشه آنرا بیاد داشته ام و وقتی هم
بتدریج خودم را شناختم و به کُنه این
مطلب پی بردم هر وقت مادری را در حال
شیردادن نوزادش دیده ام بی اختیار بیاد
ملیحه خانم افتاده ام و از ته دل به همه
مادرانی که خون خودشان را سفید کرده و
بخورد ما داده اند درود فرستاده ام و مرجبا
و دست مریزاد گفته ام و در عالم خیال
دستشان را بوسیده ام.

حال در زلزله ارمنستان این مادر جوان
و مجروح و نیمه جان در زیر هوار و
در سرمای کشنده و تاریکی مطلق دیگر
وقت آنرا نداشته است که مثل همه مادرها
خون خودش را سفید کند و بصورت شیر به

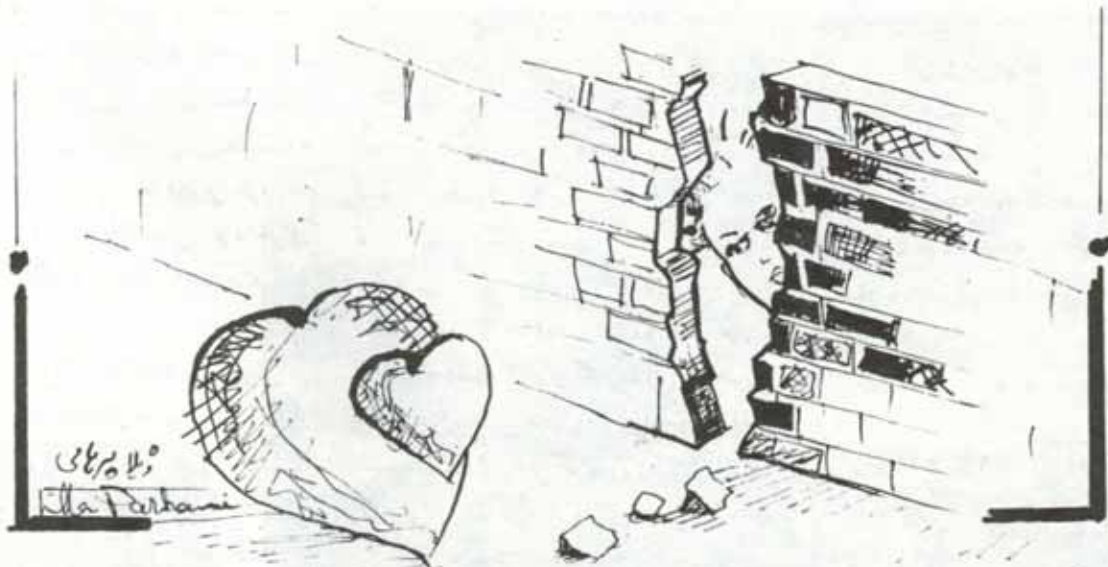
فرزند تشنه خودش بدهد و همانطور مستقیم
از مبدأ و از رگهای یشتزرده خودش این
مایع گرم و سرخ و شور و حیات بخش را
در دهان کودک دلبنده خودش چکانده و باو
جان داده و عزرائیل و وردست های او را
موقتاً جواب کرده است.

از یک لحاظ این بُریدن انگشت و
خون دادن سوزانا به دخترش گینی سمبل
فداکاری همه مادرهای شیرده و شیردل
دنیا است.

سوزانا بی آنکه بداند نماینده ملیحه
خانم همسایه پنجاه شصت سال پیش ما و
همه مادرهای شیرده در سراسر تاریخ
است. مادرانی که خون سفید کرده و بما
داده اند و وقتی هم مثل سوزانا فرصت این
تغییر رنگ دادن را نداشته اند همانطور
خون سرخ و گرم خودشان را مستقیم
در دهان ما چکانده اند و همه مان را تا ابد
الایاد مدیون و «خون گرفته» خودشان
کرده اند.

مقدس تراز شیر مادر مایعی در کائنات
وجود ندارد منتها چون به رایگان در اختیار
ما گذاشته شده قدر این شهد آسمانی و این
نوشداروی بهشتی را نداریم.

ممکن است بگویند من باز دارم غلو
میکنم و باصطلاح چاچول بازی در میآورم و
میخواهم از آب کره بگیرم و از خون
«شیر» از گاهی کوهی بسازم ولی اینطور



نیست و موضوع خیلی عمیق تر و پُسر معنی تر و تکان دهنده تر از اینها است.

ملاحظه بفرمائید: همه ما (از زن و مرد) اشک میریزیم و اشک تولید میکنیم. همه ما اکسیژن جذب کرده اُرت بیرون میدهیم، عرق میکنیم و موی سر و ناخن ما رشد میکند و در کاسه سرمان هم ماده اسرارآمیز و خاکستری رنگی با اسم مغز جا گرفته است (گرچه در بعضی موارد خاکه اژه یا گچ در آن چپانده اند) ولی این موهبت آسمانی و خداداده «خون به شیر تبدیل کردن» را فقط و فقط مادران دارند و (بی آنکه در اینجا منظورم مزاح یا شوخی باشد) در سراسر تاریخ یک مرد «شیرده» پیدا نشده است!

البته شایع است که در بعضی موارد خیلی نادر تک و توک مردان جوان (در حال بلوغ) بعللی اسرارآمیز برای مدتی خیلی کوتاه از سینه هایشان چند قطره مایعی شیرمانند نیش میزند و بعد قطع میشود ولی اولاً آنقدر نیست که بتوان لقب «شیرده» به آنها داد و در ثانی حقیر ابداً خیال ندارم در اینجا این موضوع را جلو بیاورم و این فرضیه و نوشته خودم را لت و پار کرده عیش خودم و شما را متغص کنم. حال اگر شما مردها هم این موضوع را شنیده اید (یا حتی سر خودتان هم آمده

است) روی آن سر پوش بگذارید و موضوع را درز بگیریید و اجازه بدهید بکارمان برسیم و این بار را بمنزل برسانیم!!

از سقراط و گوته گرفته تا پاستور و ناپلئون و عطار و یسعیا و قیصر و شکسپیر (و یک یک سردمداران تاریخ از جنس ذکور) یک مرد بنده خدا پیدا نشده است که یک قطره (فقط یک قطره) از خون خودش را تبدیل به شیر کرده و در دهان جگرگوشه اش چکانده باشد- این هدیه آسمانی فقط به مادران عطا شده است. آیا خیال نمیکنید باری تعالی دارد به ما مردان (که خیلی هم ادعایمان میشود) با ایما و اشاره میگوید که مادران گُل سرسبد خلقت هستند و یک پلّه هم از جنس ذکور بالاترند؟

فقط و فقط یک مادر میتواند این جمله سکرآور و دلنشین و مقدس ادا کند و روسفید دریابد: «من خون سفید کرده ام...»

این ادعا مختص او است این سفید کردن خون ملک طلق او است و این شیر، این «خون سفید شده» هم روح و جان ما را سیراب کرده است و هم جسم را نیرو و توان بخشیده و اصطلاحاتی مثل «شیر پاک خورده و شیرمن حلالیت باشد»

مقدس بودن این مایع حیات بخش و بهشتی را میرساند.

این مادران «شیرده» از سوزانای ارمنی گرفته تا مادر سرو پا برهنه و گرمس و سرگردان در کوچه پس کوچه های کلکته و از مادر حبشه ای گرفته تا کاخ نشینان بل ایر و بورلی هیلز همه این تاج افتخار نامرئی را بسر دارند.

هر مادری که حتی یک بار هم پستان در دهان نوزاد خود گذاشته باشد جزء این گروه «تاجداران» است. روی پیشانی یک یک آنها این ادعا (ولاف) مقدس و مخوف و نامرئی خشک شده است:

«من خون سفید کرده ام... خون سفید کرده ام...»

درد بر شما مادران درود بر شما تاجداران. درود بر تو سوزانا... شما هستید که ما را بزندگی امیدوار میکنید. شما هستید که زشتی های این ماتمکده را موقتاً از یاد ما میبرید و صلیب سنگین این زندگی خاکی را قابل تحمل میسازید. شما هستید که بی محابا خودتان را سپر بلای ما میکنید و توقعی هم ندارید. شما هستید که رنگ جلائی به این دنیای رنگ پریده میدهید و ما مردان خودخواه و از خود راضی را خجل و شرمسار میکنید و به زانو درمی آورید درود بر شما... صد بار درود بر شما.

کلاسهای گل آرائی خانم را حل محبر

با سالها تجربه در کارهای هنری و تدریس

در ایران و امریکا، تشکیل شد

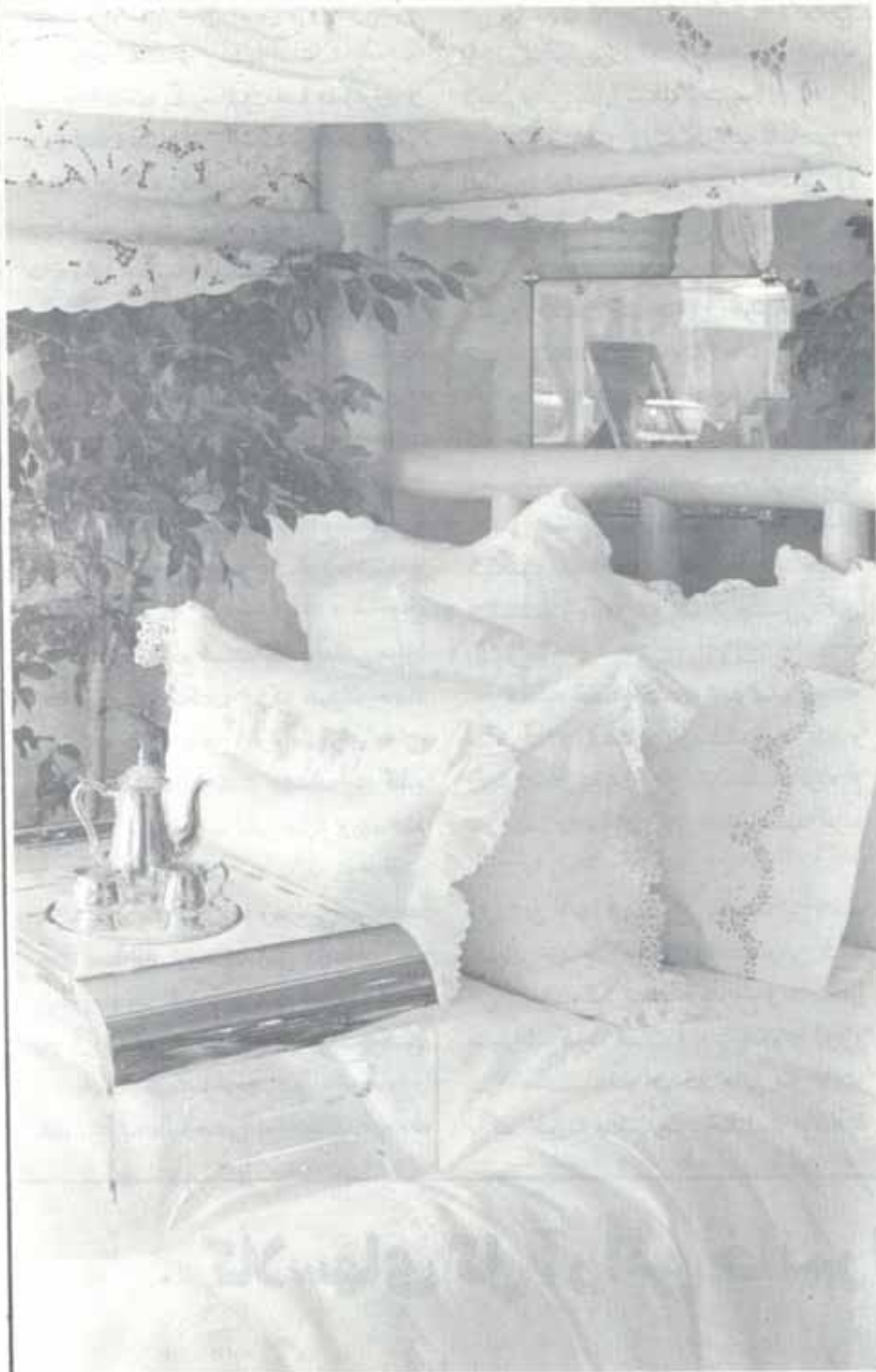
علاقمندان برای آگاهی از چگونگی کار این کلاسها میتوانند

با تلفن

۳۶۳۸-۳۹۵(۲۱۳)

تماس حاصل فرمایند

The Linen Room



عرضه کننده
زیباترین و بهترین
لوازم دلخواه

اطاق خواب و حمام
با کیفیت عالی

و قیمت مناسب

860 S. Los Angeles St.
Los Angeles, CA 90014

طبقه چهارم کوپر بیلدینگ در
دان تاون لوس آنجلس

(213) 622-3320

انواع ملحفه - لحاف - حوله های تزئینی
رومیزی - لحاف پرفرو - مجموعه ای زیبا
از ساتن لوازم تزئینی حمام و...

دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بوری هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸-۲۱۳ (۲۱۳)

* دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا

* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید

* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بوری هیلز

9400 Brighton Way, #409
Beverly Hills, CA 90210

(213) 278-0322

دکتر عزیزاله نورمند

استاد سابق دانشگاه

متخصص و دارای برد تخصصی

بیماریهای کودکان از امریکا

مرکز خدمات بهداشتی و پزشکی نوزادان، کودکان و نوجوانان

عضو کادر پزشکی بیمارستانهای سیدرساینای - سنت

جونز - سانتامونیکا و تارزانا

در منطقه ولی - انسینو

16542 Ventura Blvd., Suite # 501
Encino, CA 91436

2001 Santa Monica Blvd., Suite 865
Santa Monica, CA 90404

(818) 905-5552

☐ تلفن های ۲۴ ساعته ☐

(213) 829-3311

دکتر پرویز پیرنظر جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806

Los Angeles, CA 90024

(213) 824-0049

بدرانی نابعین وقت فلی

۱۰۹۲۱ ویلشر بلوار - نس خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سویت ۸۰۶

(۲۱۳) ۸۲۴-۰۰۴۹

درمان بیماریهای پوست، جوش صورت، ریزش مو و بیماریهای مقاربتی

برطرف کردن مویرگهای واریسی پاها Spider Veins

برطرف کردن چین و چروک صورت بوسیله تزریق کلاژن یا تزریق چربی بدن

برطرف کردن لکهای صورت بوسیله Chemical Peel

دکتر ا. بجالیان

دارای برد تخصصی در بیماریهای پوست از آمریکا

(213) 664-2181

1674 Hillhurst Ave.
Los Angeles, CA 90027

افتتاح مطب جدید در منطقه انسینو

15720 Ventura Blvd., Suite 606
Encino, CA 91436

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

□ جلوگیری از افسردگی و اضطراب

□ سازش با محیط

□ ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

□ مشکلات عاطفی

□ کسب اعتماد به نفس

□ مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۲۸۰-۳۵۰۲ (۲۱۳)

337 S. BEVERLY DR. #207
BEVERLY HILLS, CA 90212

دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازائی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

(213) 855-7071

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

«درود بر توای قهرمان»

روزگار بر ما

فیلما فاکولت



هر بار صحنه جدیدی در تاریخ ملتی ورق می خورد، هر بار ملتی دچار تحول و دگرگونی شگرفی میشود، تحولاتی چون جنگ، صلح، انقلاب، و غیره... بمحض فرو نشستن تب و تابهای اولیه عده ای بر آن میشوند که قهرمان یا قهرمانان آن دوره پر تحول را شناسائی و به جامعه معرفی کنند.

انقلاب ایران کوچ اجباری میلیونها هم وطن ما را موجب شد، شکی نیست که در آینده، درباره این کوچ اجباری و صدمات و عذابهای که نصیب ما ایرانیان بطور اعم شد، کتابها خواهند نوشت و امیدوارم بتوانند قهرمانی را نام ببرند که سرگشتگی مردم میهن ما را پایان رسانده باشد.

خدا می داند چنان روزی چه زمانی فرا خواهد رسید، اما یازده سال از کوچ اجباری ما ملت گذشته است و عاملی مرا

بر آن داشته که از میان هم سرنوشتان خود یعنی همه آنهائی که بالاجبار غربت نشین شدند به توصیف قهرمانی پردازم که نمونه ایست از هزاران قهرمان مشابه خود.

این انقلاب قربانیان بیشمار داشت، آنهائی که جان خود را باختند، گروهی که مالشان بر باد رفت، فرزندانیکه هنوز نیاز به محبت و دلسوزی والدین خود داشتند و بالاجبار بین آنها و پدر و مادرانشان فرسنگها فاصله افتاد و از همه جگرسوز تر پسرزنها و پیرمرد هائی که سالیان آخر عمر خود را تنها و بدون سر پرست ماندند و آخر الامر چشم براه فرزندانیشان دلتنگ و مغموم جان به جان آفرین سپردند. بدون شک قربانیان دیگری هم وجود دارند، اما برای اینکه کلام به درازا نکشد به ذکر همین چند گروه اکتفا می کنیم و به سراغ اصل مطلب یعنی قهرمان یا قهرمانان می رویم.

قهرمانی که من برگزیده ام شاید قهرمان شما نباشد، من متأسفانه نویسنده پر قدرت و چیره دستی نیستم که بتوانم قهرمانی مطابق ذوق همه مردم اجتماع بشما معرفی کنم، اما بعنوان زنی که بخاطر ضرورت شغلی پای درد دل افراد متعددی نشسته است و از دور مردم و مسائلشان را زیر ذره بین قرار داده تا گوشه هائی از مسائل اجتماع را به قلم بکشد، این حق را برایم قائل شوید که این موجودی که مرا به تحسین واداشته بعنوان قهرمان انتخابی ام بشما معرفی کنم، از کجا معلوم شاید شما هم قهرمان مرا، قهرمان خودتان بدانید.

اوراز گذشته های دور می شناختم. همیشه از رفاه نسبی برخوردار بود، در خانواده ای اصیل و نجیب تر بیت شده بود. خوب تحصیل کرده بود، همیشه شیک و مطابق مد روز بیرون می آمد، سفر کرده و

دنیا دیده بود. از مصاحبتش همیشه لذت می بردم چون از گروهی بود که لیوان را نیمه پر می بینند. خوش مشرب و زنده دل، خنده رو و سرحال، بعد از مهاجرت اجباری در گوشه دیگری از این ینگه دنیا با شوهر و فرزندانش بسر میبرد با این وجود با یکدیگر مرتباً در تماس بودیم. چندی پیش پس از چند سالی از نزدیک ملاقاتش کردم، آنهم چندین بار متوالی. محسوس بود که وزن از دست داده است، علت را شیطنت بچه های خردسالش ذکر می کرد، اما خنده روئی و خوش خلقیش همچنان بجا بود. مصاحبتش مثل همیشه شادمانم می کرد. از گذشته های دور با یکدیگر بسیار نزدیک بودیم، از اوضاع و احوالش جو یا شدم هر بار با ایمان کامل چنان شکر خدای را بجا می آورد که مطمئن شدم از همه جهت در رفاه است. از همسرش با احترام و علاقه یاد می کرد و از زندگی با عشق سخن می گفت. ماجرا را خلاصه می کنم، بعلت خاصی بعد ها خنبردار شدم که این خانواده مدتها است با بحران بسیار شدید مالی گریبانگیرند، آنقدر شدید که امکان تدارک بسیاری از واجبات زندگی هم دیگر برایشان مقدور نیست. جالب توجه اینکه این زن برای حفظ عزت نفس خود و همسرش حتی

نزدیکترین افراد خانواده خود را از گرفتاری عظیمشان با خبر نکرده بود. او چون کوه در برابر مشکلات به ایستادگی پرداخته، با وجود داشتن بچه های قد و نیم قد شاغل شده و خلاصه بیش از توان خود بار بدوش کشیده است، با این وجود خم به ابرو نمی آورد و آبرو داری می کند. بله «آبرو داری» همان خاصیت و حسنی که مادران و مادر بزرگهای ما لحظه ای از آن غافل نبودند و در این دوره و زمان حکم کیمیا را پیدا کرده است.

از شرح میارزات این زن با مشکلات متعددی که احاطه اش کرده حتی سلامتیش را دچار خطر کرده است می گذرم چرا که جزو اسرار او محسوب می شود، اما باید بگویم «شیشه گلاب شکسته است ولی رایحه خوش آن هنوز بمشام می رسد». وقتی بخاطر می آورم زنی را که چون شوهرش قادر نبود برایش ماشین مرسدس بنز بخرد به فکر طلاق افتاده بود، یا آن یکی خانمی را که چون ساعت کارتیه جواهرنشان برایش آماده نشده بود دمار از روزگار شوهرش درآورده بود، یا دیگرانی را که برای هیچ و پوچ آشیانه خود را بهم ریختند، بخود میگویم اگر آنها را زن بنامیم این موجود را باید فرشته نامید. امثال این قهرمان خوشبختانه

هنوز در میان جامعه ما بشمارند و بیائید دست بسوی آسمان بلند کرده از صمیم قلب دعا کنیم که تعدادشان روز بروز افزایش یابد. چنین زنهای مبارز و خانواده دوستی که در برابر کوه مشکلات سر خم نمی کنند مرا بیاد درخت گل بیخ می اندازند، خوش رایحه ترین گل عالم که فقط در یخبندان زمستان گل می کرد. زمانی که سرمای کشنده زمستان غوغا می کرد و اکثر گل و گیاهان در اثر شدت یخبندان از میان می رفتند، گلهای درخت گل بیخ شکوفا می شد و رایحه روح پرورش فضا را پر می کرد. قهرمان ماهم با وجود حمله ناگهانی مشکلات، قهرمانانه به میارزات خود ادامه می دهد و چنان با درایت و فراست و دنیاداری چرخ زندگی خانوادگی را می چرخاند که کمتر کسی متوجه بحرانی بودن اوضاع میشود.

نمی دانم این گفته عاقلانه از کیست که میگوید: «هنر زندگی کردن در این اصل خلاصه میشود: پیوسته خود را با آنچه در اطراف می گذرد، منطبق ساختن»، و انسانهایی چون این بانوی قهرمان بدون شک هنر زندگی را بمعنای واقعی آموخته اند، خود را با آنچه که در اطرافشان می گذرد منطبق میسازند و آنقدر پایداری می کنند تا بتدریج اوضاع بر وفق مرادشان شود



و بدون شك چنین نیز خواهد شد چرا که بقول شاعر شیرین سخن: چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند».

«الی و یزل» نویسنده مشهور یهودی و برنده جایزه صلح نوبل که سالیان نوجوانی خود را در یازداشتگاههای آلمان نازی گذرانده و والدین و خواهر و رفقا و اقوامش در کوره های آدمسوزی خاکستر شده اند در قسمتی از یکی از آثارش تحت عنوان «یهودی امروزی» پس از شرح مشقات آن دوران مینویسد: «اما علی رغم اشکها، درد ها، غمها و عذابها، گاه مبیایست به شادمانی هم می پرداختیم، و بگذار عالمیان بدانند که یهودی قادر است بر درد و غم فائق شود! بگذار بدانند که یهودی قادر است ناامیدی را تصفیه کرده و از آن دلایل نوینی برای امیدواری بیرون بکشد، یک نسل قبل، زمانی که دلایل ما برای ناامیدی بی نهایت بود، چنین کردیم. آنها که از آن آزمایش سخت و پر عذاب رهائی

یافتند، بر قدرت تر شدند. آنها بر قدرت ترین یهودیان تاریخ اند و بر خلاف عقاید عموم، دوران شوم هالوکاست سرچشمه قدرت آنها بوده است. مذهب یهود به ما می آموزد که هر تجربه ای را به قدرتی بر تحرک مبدل سازیم...» در بخش دیگری چنین می نویسد: «ولتر نویسنده فرانسوی چنین گفته است: زمانیکه همه امیدها بر باد می رود، مرگ حکم وظیفه را پیدا می کند اما این عقیده در مورد یهودی مصداق نمی یابد. زمانیکه همه امیدها بر باد رود، یهودی امید های جدیدی ابداع می کند. حتی در اوج ناامیدی بر آن می شویم که امید را موجه جلوه دهیم.»

قهرمان نام برده من و بطور کلی صدها و شاید هزارها قهرمان زن و مرد مشابه او باید فلسفه ای مشابه فلسفه الی و یزل داشته باشند، آنها هر تجربه ای را هر قدر تلخ و دشوار به قدرتی بر تحرک مبدل میسازند. زمانیکه همه امیدها بر باد رود

آنها امید های جدید ابداع می کنند. و من در برابر اینهمه بزرگی و قدرت و بلند نظری سر تعظیم فرود می آورم. اینها مردمی هستند که حکمت فلاسفه و شعرای بزرگ ایرانی در عروقتان می جوشد:

در ناامیدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است
در ماده گراترین جوامع بشری،
بسیاری افراد این حکمت های پر مغز را
بدست فراموشی سپرده اند و اگر در مسابقه تدارک نعمت های مادی اندکی از هم پالکیهای خود عقب بمانند دچار افسردگی روانی میشوند، پس آیا حق بمن می دهید که این شیرزنان و شیر مردانی را که اگر از اسب افتاده اند از اصل نیفتاده اند و با تمام قوا می کوشند تا خود و خانواده شان در گرداب سختیها غرق نشده و هر چه زودتر به ساحل نجات برسند، بعنوان قهرمان بدون قید و شرط خود نام ببرم؟ راستی قهرمان شما کیست؟

خشک شوئی CITY EXPRESS

لباس های شب و نفیس خود را بدست خشک شوئی با تجربه و مطمئن بسپارید
لباس عروسی یادگار شیرین ترین و ارزنده ترین خاطرات دوران زندگی شما میباشد
برای نگهداری آن لازم است با روش صحیح تمیز شده و در جعبه های مخصوص
خالی از هوا (خلأ) بسته بندی و حفظ گردد.

و با اطمینان بدون تغییر رنگ و کیفیت همانند روز اول برای عزیزان و نسل های
آینده بیادگار باقی بماند.

ما این کار را با ضمانت برای شما انجام خواهیم داد.

CITY EXPRESS QUALITY CLEANER

8205 Santa Monica Blvd., Los Angeles, CA 90046

Tel: (213) 654-4007

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی

جند قدم پائین نرازر بلنر بلوار

HEPPS PHARMACY

233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211

(۱/۲ Block South of Wilshire)

(213) 652-0550

• قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال

• تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه

• لوازم بهداشتی و آرایشی

چاپخانه پرسایز پرینتینگ PRECISE PRINTING

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سرکاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهرلاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوار

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

ژیلدیرهامی « دانش »

فوق لیسانس در رشته تئوری و معماری داخلی

آردانشگاه :

CAL STATE UNIVERSITY NORTHRIDGE, CA

عضو سازمان طراحی داخلی آمریکا بیش از ۲۰ سال تجربه در زمینه معماری داخلی

نقشه‌های مختلف بر روی دیوار، سقف با شیب و نور طبیعی

آماده همکاری و قبول سفارش در رشته‌های:

معماری و طراحی داخلی

تئوری و معماری

تلفن‌های ۸۵۲۲-۳۴۶ (۸۱۸) و ۲۷۴۴-۷۸۴ (۸۱۸)

16661 Ventura Boulevard, Suite 214, Encino, California 91436

خاطرات قلمزنی روزگار جوانی

از: ن- خ فضل الله

سالها پیش وقتی فرصتی دست میداد و ما در جلسات ادبی هفتگی یا ماهیانه در تهران شرکت میکردیم دنیائی داشتیم.

در محضر این شاعران و نویسندگان طنزگو و شیرین سخن و حاضر جواب حضور یافتن نعمتی است و خاطرات شیرین آن هرگز فراموش نمیشود.

این استادان سخن وقتی سردماغ بودند و اشعار خودشان را برای یکدیگر میخواندند گاه طوری با شعر بطور ادبی (و گاهی هم بی ادبی) یکدیگر را متلک پیچ میکردند که آنسرش ناپیدا بود.

یکی از شوخ ترین و حاضر جواب ترین این شعرا مرحوم عباس فرات بود که پیش کسوت همه بود و کسی از دست او جان سالم بدر نمیبرد چون بهیچکس رحم نمی کرد ولی هیچکس هم دلگیر نمیشد.

حسینی قمی یکی از شاعران جوان و خوش سخن آن شب از قم رسیده بود و شعر خودش را خواند و همه دست زدند و او حسابی بادی درآستین انداخت ولی فرات پشکی به قلبیان همیشگی خودش زد و قدری او را ورنانداز کرد و گفت:

پسرجان ما گفتیم تو از شهر خودتان برای ما سوهان قُم بیاوری و حال رفتی سوهان روح آورده ای. بعد یکی دیگر از حاضرین که خیلی ادعای شوخ طبعی میکرد و درست بغل دست عباس فرات نشسته بود خواست سربسر او بگذارد و با قیافه حق بجانبی گفت:

جناب آقای فرات چرا همیشه در کنار فرات آشغال و فضولات است؟ (مقصود او رود فرات بود) مرحوم فرات بی آنکه

خونسردی خودش را از دست بدهد دستی روی شانه طرف گذاشت و گفت:

قربان الآن هم هست.. الآن هم هست. نویسنده هم اغلب مورد مراحم (!) این شاعر معروف قرار میگرفت و متلک های او را بجان میخرید.

یک شب من پیپ خودم را روشن کرده بودم و قلبیان فرات را دیر آورده بودند و او مرتب دهن دره میکرد و عقب قلبیان میگشت بعد رویش را بمن کرد و گفت: فلانی پیپ خودت را بده یک پشکی بزنیم. من که زیاد مشتاق نبودم کسی پیپ مرا در دهان بگذارد بخيال خودم زرنگی کردم و با حماقت گفتم:

قربان ممکن است بنده مرض مسری داشته باشم و شما واگیر کنید، با خنده گفت:

جنون مسری نیست... بده بیاد حقیر پیپ را دو دستی تقدیم او کردم و پشت دست خودم را داغ کردم دیگرم پتر او نیایم.

ابوالقاسم حالت هم که یکی از بهترین شعرای طنزگوی این ۵۰/۴۰ سال اخیر است. کولاک میکرد و از شعر بی نقطه گرفته یا شعر کش دار و بحر طویل هر هفته محصول تازه ای بیازار می آورد و همه را مفتون میکرد.

شعر بی نقطه گفتن معمولاً فوق العاده مشکل است و اغلب هم هکف و زورکی در می آید ولی به این یک بیستی (از ۳۰/۲۰ بیستی که سروده بود) گوش بدهید ببینید چقدر ملاحظت دارد:

یار دگلی دارم کوهم کر و هم لاله

مارا سر حال آرد گاهی که سر حال

۰ ۰ ۰

بخت این بود که خیلی از شعرا بدلشان بد نمی آورند و معشوقه را هر قدر هم معیوب و پُسر از نقص باشد میستایند و از او دفاع میکنند مثلاً شاعری که معشوقه اش کوتولو و تقریباً گورزا بوده است کاملاً راضی است و از او دفاع میکند و میگوید مردم جاهل و خسود نمیدانند تو چه تحفه ای هستی: (تو عمر منی از این جهت کوتاهی!)

دو شاعر الکی خوش دیگر هم هردو معشوقه شان لکنت زبان شدید داشته اند از رو نمیروند و آنرا حُسن میدانند:

یکیشان ادعا میکند که معشوقه او الکن نیست بلکه لبانش آنقدر شیرین است که بهم می چسبند و کلمات گیر میکنند. شاعر دومی هم میگوید: به، اینکه چیزی نیست معشوقه من آنقدر دهانش مثل غنچه تنگ است که کلمات موقع بیرون آمدن از دهان او می شکنند و خورد میشوند و مردم احمق خیال میکنند زبان او گیر میکند!

۰ ۰ ۰

یکشب صحبت بود که زبان فارسی آنقدر شیرین و لطیف است که حتی توهین لفظی بدیگران توهین تنها نیست و بدبختی های دیگر هم بیارمی آورد.

مثلاً وقتی (ببخشید) ما به یکنفر میگوئیم «تو حقیقتاً خری» البته قدری باو بر میخورد ولی بعد که میرود خانه و یادش میرود. ولی وقتی باو بگوئیم «تو یک طویله خری...» روزگار او سیاه میشود و ما او را در حال دلواپسی و نگرانی و بلا تکلیفی قرار میدهم چون نمیدانند که «چند تا خری» است ده تا؟ بیست تا؟ پنجاه تا؟ (چون طویله ممکن است از یک تا صد تا خردان باشند) و این مادرمرده شبها خوابش نمیبرد چون میزان خربت خودش را نمیدانند در بلا تکلیفی بسر میبرد و گاهی هم روانی میشود.

مزمور اول

که یکی هست و هیچ نیست جز او (۲)

خوشا بحال کسی که با شیرینان در
نمی آمیزد و براه گناهکاران نمی ایستد و
در مجلس استهزاء کنندگان نمی نشیند-
بلکه میل او به طریقت خداوند است و روز
و شب به آئین او می اندیشد. پس او چون
درختی است که کنار نهرهای آب نشانده
شده باشد- که میوه خود را در موسم خود
میدهد و برگش پژمرده نمی شود و هر آنچه
می کند به نیکی بانجام میرسد. شیرینان
چنین نیستند- بلکه مانند کاهند که باد
آنها پراکنده می کند. از این رو شیرینان به
داوری نمی ایستند و گناهکاران نیز در
جمع عادلان. زیرا خداوند راه انسانهای
دادگستررا میداند- ولی راه گناهکاران
هلاک است.

از: مهدی اخوان ثالث (امید)

بخشی از شعر بلند «قصه شهر سنگستان»

کیوتراهی جادوی بشارتگوی،
نشستند و تواند بود و باید بود ها گفتند.
بشارتها بمن دادند و سوی آشیان رفتند.
من آن کلام را دریا فرو برده،
گله م را گرگها خورده،
من آن آواره این دشت بی فرسنگ
من آن شهر اسیرم، ساکنانش سنگ.
ولی گویا اگر این بینوا شهزاده باید دخمه ای جوید.
دریغا دخمه ای درخورد این تنهای بد فرجام نتوان یافت
کجائی ای حریق؟ ای سیل؟ ای آوار؟
اشارتها درست و راست بود، اما بشارتها،
ببخشا گر غبار آلوده راه و شوخگینم، غار!
درخشان چشم پیش چشم من خوشید
فروزان آتشم را باد خاموشید
فکندم ریگها را یک بیک در چاه
همه امشا سپندان را بنام آواز دادم لیک،
بجای آب دود از چاه سر بر کرد،
گفتی دیو می گفت: آه!



زبان بشارت

ور به تیغم برند بند از بند
وز دهان تو نیم شکر خند
که نخواهد شد اهل این فرزندی
چکنم کاو فتاده ام بکمند
که ز عشق تو میدهندم پند
گفتم ایدل بدام تو در بند
هر سر موی من جدا پیوند
ننگ تثلث بر یکی تا چند؟
که آب و ابن و روح قدس نهند؟
وز شکر خنده ریخت آب از قند
تهمت کافری بما میسند
پرتو از روی تابناک افکند
پرنیان خوانی و حریر و پرند
شد ز ناقوس این ترانه بلند
وحده لا اله الا هو

از: مهین عمید

بریده ایمان

منکه در کار خویش حیرانم
خیر و شر کسان چه می دانم
اینهمه هست تا بدولت دوست
مرکبی سوی عشق میرانم
با کلامی ز فرط غم خسته
بهر دل این ترانه میخوانم
که دگر هاپهوی مردم دهر
نکنند بیش از این پریشانم
کس چومن در همه زمانه مباد
زانکه از عشق هم گریزانم
پیش از این در سخن اثرها بود
از سخن هم بریده ایمانم
نرسیدم هر آنچه پوئیدم
به کجا میروم نمیدانم
در فراسوی ناکجا آباد
تومنی با نگاه میرانم

مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضو انجمن حسابداران خبره آمریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا

بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

RAMINEH & FANI

HAMID FANI

Certified Public Accountant

12100 Wilshire Blvd., Suite 635

Los Angeles, CA 90025

(213) 474-0106

• مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها

• تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی

• تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری

• ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری

• تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها

• مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

HOLIDAY FABRICS

وارد کننده و فروشنده

بهترین انواع پارچه های پرده ای و رومبلی

با نازلترین قیمت، از تولید بمصرف

411 E. Olympic Blvd.

Los Angeles, CA 90015

Between Maple & Wall
(Downtown L.A.)

(213) 689-9600

اخبار ساز مانها

سازمان نصح اسرائیل

(۱)

مدرسه نصح اسرائیل پوریم را با کارناوال با شکوهی جشن خواهد گرفت. این کارناوال که شامل بازیهای جالب و همراه با پذیرائی خواهد بود، روز یکشنبه ۱۱ مارچ ۱۹۹۰ از ده صبح تا دو بعد از ظهر در محل مجتمع به نشانی ۱۵۳۷ خیابان فرانکلین در سانتا مونیکا برگزار خواهد شد. ورود برای همگان آزاد است.

(۲)

مدرسه نصح اسرائیل برای سال تحصیلی ۹۱-۱۹۹۰ از کودکان دو سال و نیمه تا پنجسال برای کودکان و از دانش آموزان ۵ تا ۱۴ ساله برای کلاسهای بعد از ظهر بر میتصوا و بت میتصوا از هم اکنون ثبت نام مینماید.

(۳)

جشن دهمین سالگرد تأسیس مدرسه نصح اسرائیل در تاریخ یکشنبه ۱۷ جون ۱۹۹۰ برگزار خواهد شد. درآمد این جشن به مصرف پیشبرد برنامه های فرهنگی و تربیتی این مدرسه خواهد رسید. در ضمن یک بولتن یادگاری به این مناسبت چاپ خواهد شد. از صاحبان مشاغل و علاقمندان دعوت میشود برای درج آگهی در این بولتن با دفتر سازمان نصح اسرائیل تماس بگیرند.

مجتمع فرهنگی ارتص

بمنظور تصدی امور اداری و داخلی خود، مجتمع فرهنگی ارتص نیاز به شخصی دارد که به زبان فارسی و انگلیسی تسلط داشته و سابقه مدیریت در اداره موسسه یا مدرسه داشته باشد. از علاقمندان خواهشمند است با تلفن مجتمع - ۹۳۰۳ - ۳۴۲ (۸۱۸) تماس بگیرند.

نوشته ای نوعم شبتائی - از اسرائیل

حیله راو

داستانهایی از آگادا

یهودیان در سراسر جهان بروز کیپور (روزه بزرگ) بسیار اهمیت میدهند و حتی تا آنجائی که ممکن است بقیمت جانیشان تمام شود حاضر نیستند بهیچ وجه از نگهداری آن تخطی ورزند. این داستان نمونه ایست از این واقعیت:

روز کیپور یک نفر در کنیسا بحال تشنج میافتد بحدی که نزدیک بموت میرسد. اطرافیان هرچه میکنند شربت قند در دهن او بریزند که بهبود یابد، نمی پذیرد - هر چند در مسخت یوما - میشنا در مورد روز کیپور آمده است «کسیکه روز کیپور ضعف سختی باو دست بدهد حتی اگر خوراک کاشر هم در دسترس نباشد خوراک غیر کاشر باو میخورانند تا جانش نجات یابد» ناچار از راو کنیسا کسب تکلیف میکنند، راو فکری میکند و میگوید: «من بدروغ خود را بغش میزنم و شما شربت را در دهان من بریزید تا بخورم و او ببیند.» همین کار را میکنند و شخص مزبور چون این صحنه را می بیند حاضر میشود شربت را بخورد و از این طریق جان او را نجات میدهند و خود راو روز دیگری تعنیت (روزه) میگیرد.



پیوند های زناشویی

الهام حاسید - شهرام کاشانی رخ
شرلی شهباز - فرهاد بروخیم
ویکتوریا لاهیجانی - شهرام مراد زاده
مژگان لوی - دکتر عبید خرمیان
دبورا گنزالس - ابراهیم کهن
رایا لاری - منوچهر رضوانی
فریبا سنندجی - هوشنگ برال
فرناز یزیدی - رابرت نعمان
مژگان فرهان - فرهاد یزدی نیان
فریبا اخوان - مسعود ماهگرفته
فرنوش یوسف زاده - فرامرز جاوید زاد
کاترین شادگو - فیلیپ برخورداریان
مهرناز دلجانی - داریوش خاکشوری
ماندانا یادگار - بهرام جواهری
سهیلا نورافشان - جیکوب کهن صدق
دنيس شایع فر - پرویز حدوت
شادی پزشکی - کامبیز بروخیم
مژگان گئولا - رامین مقوم
شری حاسید - حمید مهبديان
ژيلا زمان - بهروز قدسیان

بت میتصوا

نیکول نصرتیان
ساغر کهن بشیری
سلین خاورانی
شارونا صبار

بر میتصوا

بنیامین رادپرور
کوروش شانولیان
هومن ید کریم
پدرام کهن

معمای سرطان و توارث

نوشته پرفسور شموئیل رهبر

پرفسور شموئیل رهبر یکی از دانشمندان برجسته یهودی ایرانی است که بدلیل اکتشافات متعدد و تاریخ ساز خود در دانش پزشکی، در سطح جهانی شهرتی بسزا داشته و مورد شناخت افراد جامعه ما میباشد. نامبرده علاوه بر شخصیت علمی، از لحاظ انسانی و کمک به نیازمندان به خدمات پزشکی تخصصی، بوژه به سرطان، از هرگونه کمک و دستگیری از

اینگونه افراد دریغ نمی نماید. کتاب معمای سرطان و توارث که بزبان ساده برای خواننده غیرمتخصص نوشته شده، خلاصه ای از پیشرفت های جدید دانش پزشکی رادرمورد شناخت سرطان وارتباط آن باعوامل ژنتیکی وارثی مطرح ساخته و درمورد دستاورد های دو سه سال اخیر درباره وجود ژن های سرطان زا در انسان و نیز ژن های جلوگیری کننده از بروز سرطان بحث شده است. بمنظور معرفی این کتاب یک گرد همائی از سوی سازمان فرهنگی یهودیان ایرانی در روز دوشنبه ۱۳ فوریه تشکیل گردید که طی آن سخنرانان حاضر در جلسه

به شرح زندگی نامه و خدمات این دانشمند پرداختند و سپس از سوی نیکو کاران جامعه تعدادی از این کتابها خریداری شد. با توجه به این امر که کتاب مزبور قابل استفاده برای همه کسانی است که علاقمند به آشنائی با تازه ترین پیشرفتهای علم پزشکی میباشند و با شناختی که ما از احاطه این نویسنده پژوهشگر به این رشته خاص داریم، خواندن این کتاب را بکلیه خوانندگان خود توصیه مینمائیم. باشد که دریانده نیز شاهد نشر کتابهایی دیگر در رشته های مختلف از سوی دیگر دانشمندان، نویسندگان و پژوهشگران همکیش خود باشیم.

از گوشه و کنار

تفاوت ره...

راو جوان ما که ده سال است در شهر ۷۰ هزارنفری ما زندگی میکند و حقوق سالیانه اش معادل ۸۰ هزار دلار است مرتب از کمی حقوق خودش شکوه داشت. ماه قبل یک کنیاسای اعیانی شهر میامی (فلوریدا) اورا فرزد و برد و ما فهمیدیم (عجالتاً) سالی ۱۶۰ هزار دلار باو حقوق میدهند و ماشین بنز هم برای او خریده اند تا بعد این حقوق ناچیز (!) اورا زیاد کنند و دلش را بدست بیاورند. من وقتی این خبر را شنیدم انگشت حیرت بدندان گرفتم و بی اختیار بیاد ایران خودمان و زندگی سخت حاخام ها و ملاها و راو های خودمان افتادم و دیدم میان راو ما تا راو اینجنا تفاوت از زمین تا آسمان است. آن افراد آبرو دار و صدیق و عیال وار و پاکدامن اغلب بزحمت امورشان تا میشد و اغلب با تو را خط و مرغ کشی دانه ای یکشاهی (آری: یکشاهی) میکوشیدند روزگار بگذرانند و اغلب با سیلی صورت خودشان را سرخ نگاه میداشتند و شکوه نمیکردند و از نجابت صدایشان بالای سرشان نمیرسید.

فردی که در سال گذشته بالا ترین درآمد را داشته یک وکیل دعاوی ۶۳ ساله تکزاسی است که فقط و فقط ۴۳۲ میلیون دلار حق الوکاله دریافت کرده که صد میلیون دلار آن از تصادفات و تعقیب های شخصی و فردی بوده است. باز ما کامپیوتر خودمان را بکار انداختیم و دیدیم این بابا با ۴۳۲ میلیون دلار درآمد سالیانه هر روز ۱۶۱/۵۶۱/۱۸۳۱۱۱ چه خواب و چه بیدار گیرش می آید که میشود ساعتی تقریباً ۴۹۳ هزار دلار- دقیقه ای ۸۲ هزار دلار و ثانیه ای ۱۳۶۹ دلار... یکبار دیگر این ارقام افسون آمیز را بخوانید تا موضوع دستگیرتان بشود. این مرد حتی وقتی در خواب هم خور و پف میکند (اگر هر خور و پف او ۴ ثانیه طول بکشد) چهار ضرب در ۱۳۶۹ میشود ۵۷۶۴۷۶ دلار... و یک عطسه آبدار او (۳ ثانیه) ۱۰۰ دلار به ثروت او میفزاید. باز هم بفرمائید در آمریکا ثروت باد آورده وجود ندارد!!

عشقبازی صد میلیون دلاری!

یکی از کارگردانان معروف هالیوود بعد از یک ازدواج دوساله همسرش را طلاق داده و صد میلیون دلار سهم ضعیفه شده است. میدانیم خواهید گفت این محاسبه قدری غیر متعارف و شاید هم بی ادبانه است ولی انسان دلش نمیشود و باید گفت و دل را خالی کرد و گرنه زخم معده عارض میشود! اگر در نظر بگیریم که این مرد طی دوسال ازدواج خودش حدود صد بار با همسرش عشقبازی کرده است هر دفعه آن یک میلیون دلار برای این مادر مرده تمام شده است. یک میلیون دلار! چه کسی میگوید هزینه زندگی بالا نرفته؟ درآمد ۴۳۲ میلیون دلاری سالیانه: دریکی از شماره های اخیر مجله معروف فوربز درباره درآمد سرسام آور سالیانه بعضی از افراد آماری درج شده بود که خواندنی است.

ما و شما



• پشوانه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر در شوفار می فرستند.
• در این صفحه تنها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و یا پاسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شورای نویسندگان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که با خط مشی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۷۷۳۰ و ۲۱۳ (آدرس ما پشت مجله چاپ شده است) □

آقای الیاس بخور- نیویورک

با سپاس فراوان از نامه شما و لطف بیش از حد شما به نویسندگان شوفار، ما نیز نوشته خود را و خواننده ای را که در نشریه ای در نیویورک بچاپ رسیده ملاحظه کردیم. مسئولان این نشریه بما اطلاع دادند که نوشته مزبور بدون اینکه آنان متوجه شوند به زیر چاپ رفته و تعهد نمودند که در شماره بعدی نشریه خود این موضوع را اعلام نموده از نویسندگان و ناشران شوفار پوزش بخواهند.

از آنجا که قصد ما جلوگیری از هرگونه برخورد و تضاد در متن جامعه یهودی ایرانی در امریکا میباشد، چنانچه ناشران این نشریه به قول خود وفا کنند، با احترام به حسن نیتی که از ناشر محترم سراغ داریم ماهم از مسئله ای که آن نشریه آغازگر آن بوده، صرف نظر میکنیم و در غیر این صورت-

بویره با شناختی که از این روحانی نما و سوابق او داریم، اقدام به پاسخگویی خواهیم نمود.

برای شما ترتیب ارسال مرتب شوفار داده شد.

آقای مراد مرادی از اسرائیل

سلسله نوشته های شما زیر عنوان های «یشعیان» و «بازوی خداوند» حاوی مباحث جالبی است که به ترتیبی که شما برشته تحریر درآورده اید امکان چاپ آن وجود ندارد. معیناً ما خواهیم کوشید تا در آینده گوشه هائی از این نوشته هارا چاپ نماییم.

آقای موسی اسحاقیان- نیویورک

شعر زیبای شما زیر عنوان «ماه ایلول» بسیار جالب است و مورد توجه شورای نویسندگان شوفار قرار گرفت. شما طبعی روان و قدرتی قابل توجه در سرودن شعر دارید. اشعاری که در سایر نشریات به چاپ نرسیده را برای ما بفرستید

آقای اسمعیل اسحاقیان- اسرائیل

با سپاس فراوان از نامه شما، داستان کوتاه ارسالی شما ایده ای است تکراری. مطالب تازه تری برای ما بفرستید.

آقای داود ساسون:

اشعاری از آقای رحمت اله متحده از اسرائیل برای ما فرستاده اند که قسمت هائی از این اشعار در زیر از نظر شما میگذرد. در مورد ارض موعود می نویسند:
تاریخ حقایق به تفحص نظری کن
هرجا گذری چشم جهان را نظر اینجاست
آید ز چمن نکبت گلپهای بهاری
بلبل به غزل خوانی و هر نغمه گر اینجاست
با دیدن هر شهر رود هوش ز سرها
انگشت تعجب بدهان، هوش بر اینجاست
عاشق به صیون «رحمت» و با ملت سرمد
شو کور عدو، کشور حور و قمر اینجاست

آقای موشن بن لوی- بالتیمور

طی نامه ای که عیناً نقل میشود می نویسند: «بنام متعال لطفاً از بردن نام

«هشیم» در جراید خود خودداری نمائید. استفاده از این اسم جراثم سنگین برای دشمنان ما در بر خواهد داشت.» منظور این خواننده عزیز برای ما روشن نیست. خداوند مظهر همه دوست داشتن ها و همه نیکویی هاست و نوشتن و گفتن و تکرار نام مقدس و دوست داشتنی او نه فقط گناه نیست که واجب است و نیکو. اگر آقای بن لوی در این مورد توضیح بیشتر بدهند مایه سپاس ما خواهد بود.

خانم لیزا از اسرائیل

طی نامه ای به مشکلات مستقر شدن خود و خانواده شان اشاره نموده و از ما درخواست ارسال نشریه را نموده اند. با توجه به مشکلات مادی که نشریه ما با آن روبروست چنانچه همکیشان ایرانی ساکن اسرائیل مایل به دریافت نشریه باشند، علاوه بر ۳۶ دلار حق اشتراک سالانه ۱۲ دلار نیز بابت هزینه پستی برای ما ارسال دارند تا نسبت به ارسال نشریه به نشانی آنان اقدام شود.

آقای دکتر منوچهر مساجی:

از نوشته ارسالی شما زیر عنوان «تاریخ پیدایش گیتی» سپاسگزاریم و در آینده نسبت به درج آن اقدام خواهد شد.

در گذشتگان

توران عناویم
طاوس دیانیم
مارگریت سپیم
حشمت برال (ملامد)
آلبرت گیلعدای
دکتر موسی برال
داود پنهاس کاشی (توماجیان)
سلیمان بخشیان
شلمو اخلاقی
داود بن لوی
روحی کیمیا بخش

دکتر تورج سلیمانی

TOURAJ SOLEIMANI M.D.

Interventional Cardiology

متخصص قلب و عروق

فوق تخصص در رشته آنژیوگرافی و آنژیوپلاستی

رئیس سابق بخش آنژیوگرافی و آنژیوپلاستی در Valley Heart Center

عضو پزشکان مرکز U.C.L.A. و CEDARS SINAI

در

مرکز پزشکی سنچری سیتی پلازا

Century City Medical Plaza

(213) 277-9440

2080 Century Park East, Suite 704, L.A., CA 90067 (213) 277-9126

خدمات بیمه بیژن نهائی

تلفن ۲۰۰-۵۲۶۷۲ (۲۱۳)



BIJAN NAHAI INSURANCE SERVICES

9665 Wilshire Blvd., Suite 300
Beverly Hills, CA 90212
(213) 276-5200

اطلاعیه هیئت امنای کنیسای بنه امونا

پرو اطلاعیه قبلی که در شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی منتشر گردید و تأسیس کنیسای بنه امونا به آگاهی همکیشان گرامی رسید، اکنون با نهایت مسرت با اطلاع میرساند که با کوششهای پیگیر گروهی از خدمتگزاران جامعه، محل مناسبی برای آغاز کار این کنیسا در نظر گرفته شده است. در این محل مراسم تفیلا و نیایش هر بامداد شنبه از تاریخ سوم مارچ ۱۹۹۰ به بعد برگزار خواهد گردید. علاوه بر انجام مراسم تفیلا، هر هفته یکی از سخنرانان یا محققان سرشناس جامعه به ایراد سخنرانی خواهد پرداخت.

مراسم افتتاح و شروع کار این کنیسا در تاریخ

شنبه ۳ مارچ ۱۹۹۰

برابر با ۶ ادار ۵۷۵۰

و محل آن در شماره ۹۰۳۶ و یلشر بلوارد جنب خیابان دوهینی در بورلی هیلز خواهد بود. بدینوسیله از کلیه همکیشان گرامی دعوت بعمل میآید تا در مراسم آغازین کار این کنیسا شرکت فرمایند. با توجه باین امر که در نظراست وقت کنیسا صرفاً صرف نیایش گردد، بنابراین از همکیشان عزیزی که مایل به ادای مراسم مذهبی میباشند مستدعی است ظرف یک هفته قبل از هر شنبه مراتب را به شماره تلفن فدراسیون ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) اطلاع دهند.

بمنظور تسهیل کار شرکت کنندگان در مراسم کنیسا، محل پارکینگ مجاور کنیسا در شماره ۱۴۰ دوهینی بطور مجانی در اختیار همکیشان گرامی قرار خواهد گرفت. باشد که در این امر صواب همت و پشتگرمی شما عزیزان، پشتوانه تلاش ما باشد.

هیئت امنای کنیسای بنه امونا
وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی

گلوریا، دختر افسانه‌های شب

یک قصه

از: هوشنگ ابرامی

باریک و پرپیچ و تاب و بلند بر روی خاک نرم بهشان میزد. ماتشان می برد. می ایستادند، بفکر فرو میرفتند و انگشت بدنشان می گزیدند.

یکی می گفت: کار جن است.

یکی می گفت: پریها آمده اند.

یکی می گفت: جادوگرها زمین مارا برای کشت خود شخم زده اند.

یکی می گفت: امسال خشکسالی خواهد آمد.

و یکی می گفت: باید دعا خواند. باید بدرگاه خدا التماس کرد.

و همه دستها را دراز می کردند و دعا می خواندند. همه بدرگاه خدا التماس می کردند که گزندى به آنها نرسد. که زمین آنها بارور بماند. که آنها از شر جن و پری و جادوگر دور بمانند. هیچکس رد جاروی گیسهای گلوریا را نمی توانست تا خانه اش پیدا کند. با تخته سنگها و نهرها و رودها و خاک بیفت میان راه رد پای او گم میشد.

یک شب که نه ماه بود و نه ستاره، گلوریا به نوک تپه ها که رسید گوهر درخشانش را در مشت به روی سینه فشرد و چشمهایش را بست. گلوریا خسته بود. آسمان قیرگون بود و تاریکی پر زور. گلوریا خوابش برد. خوابی سنگین. خوابی آرام. چشمهایش را که وا کرد آفتاب دمیده بود. گلوریا از آن بالا شهر را دید. شهر یک عروس شده بود؛ پاک و قشنگ و تماشائی. بهار بود ماه اردیبهشت بود. شهر بهشت بود. باران آمده بود. آسمان تاج رنگین کمان به سر زده بود. دانه های باران روی گلها غلت میزدند و به پائین می چکیدند؛ مثل قطره های اشک روی گونه بچه ای که مادرش را می خواهد. گلها باهم نجوا می کردند، گلهای رنگین. از همه رنگ. زرد و قرمز و آبی و بنفش و سفید و لاجوردی. از همه جا بوی عشق می آمد. بوی زندگی می آمد. هوا عطر آگین بود. چهبلچه ها، گنجشگها و کبوترها، دسته

گلوریا دختر افسانه های شب بود. گیس هائی داشت بلند تر از شب یلدا و چشمهای سیاه تر از شب بی ستاره. گلوریا را هیچ یک از مردم شهر ندیده بود. دوران شهر زندگی می کرد، میان تپه ها و ماهورها. خانه و کاشانه اش را کسی بلد نبود. حتی هیچکس اسم او را نشنیده بود. گلوریا تنها زندگی می کرد. شب که میشد از خانه اش بیرون می آمد و بدنبال گمشده خود می گشت. آرام راه میرفت. نرم راه میرفت. مثل یک پروانه به روی گل راه میرفت. مثل یک پرنده به روی چمن راه میرفت. روی تپه ها و ماهورها ساعتها راهروی می کرد. هیچوقت جای پای او روی خاک نمی ماند. گیسهای بلندش، جای پایش را جاروی می کرد.

گلوریا ظریف بود. زیبا بود. زیبایی اش هنگامه بود. فدی کشیده داشت. همیشه جامه سیاه به تن داشت. در تاریکی وجودش پیدا نبود. در روشنائی هم ناپیدا بود. از چشمها دور بود شبی که ستاره ها می درخشیدند، گلوریا راه خود را بیاری آنها پیدا می کرد. از خانه که بیرون می آمد میرفت. میرفت تا میرسد به بلندترین نقطه تپه ها. چشمهایش را می بست. دستهایش را بسوی آسمان دراز می کرد و گمشده اش را از ستاره ها طلب می کرد. سالها بود که چنین کرده بود و هرگز پاسخی نشنیده بود، از هیچ ستاره. به خانه اش که میرسد شب تمام شده بود. شبی هم که نه ماه بود و نه ستاره گلوریا در خانه نمی ماند. باز هم بیرون می آمد. باز هم راه خود را بکمک گوهر درخشانی می جست که مثل ستاره می درخشید. گوهر را بدست می گرفت. مثل یک شمع، یک چراغ یا یک مشعل، راهش را می یافت و باز میرفت و میرفت تا میرسد به نوک تپه.

تنها نشانه ای که از گلوریا بر تپه ها و دره ها و ماهورها میماند اثر جاروی گیس های بلند او بود بروی خاکهای نرم. کشاورزها، گله دارها، چوپانها و اسب سوارها که در روز از دشت و هامون و بیابان می گذشتند از دیدن شیارهای نازک و

دسته رقص کنان و کف زنان در هوا از اینسو و آنسو پرواز می کردند. شاد بودند. برای هم آوازی خواندند. برای هم ناز می کردند.

زیر درختی پر شکوفه یک دخترک نشسته بود یک پسرک هم رو برویش نشسته بود. آوای خنده آنها با چه چه پرنده ها بهم می آمیخت و از میان شکوفه های گلی رنگ درخت، سر بسوی آسمان می کشید. دخترک ناز بود، پسرک هم.

پنجه لطیف دخترک به چابکی چهار سنگ کوچک را از روی زمین جمع کرد و سنگ کوچک پنجم را در هوا گرفت. پسرک گفت: حالا نشکن.

انگشتان لطیف دخترک یک سنگ کوچک را از زمین برداشت و سنگ دیگر را در هوا گرفت. سنگ به سنگ نخورد. سنگ دیگر را گرفت. باز صدائی نیامد. اما بار سوم صدای برخورد دو سنگ در مشت دخترک بگوش پسرک رسید. پسرک از جا پرید و گفت: باختی حالا منم.

دخترک ناز گفت: نه این بشکن بود

پسرک ناز آتشی شد و گفت: جر نزن. بده بمن

آنوقت دست دراز کرد و مشت دخترک را گرفت. دخترک قه قه خندید. پسرک دست دیگرش را پیش آورد. دست لطیف دخترک، همان دمتهی که دو سنگ کوچک را در مشت داشت از آرنج بر زمین نمناک نشاء شد مشت او مثل گل شکفت. پنجه دخترک ناز باز شد و سنگها بر زمین افتاد. پسرک سنگها را جمع کرد. هردو در برابر هم ایستادند. چشمها به چشمها دوخته شد. برقی جهید. قلبهاشان لرزید. صورتهاشان سرخ شد. زانوهاشان سست شد. لبهاشان خشکید. نفس هاشان به شماره افتاد و نگاههاشان خندید.

پسرک ناز به آرامی گفت: فردا

دخترک ناز زیر لب گفت: فردا

بعد این بسوی خانه اش دوید و آنها دوان دوان به سمت خانه رفت. دخترک به خانه که رسید خودش را در آغوش مادر انداخت. از شوق گریه سرداد و فریاد زد.

فریاد زد که: مادر! من امروز زندگی را قشنگ تر از همیشه می بینم. تومی بینی؟ می بینی مادر که زندگی چه زیبا شده؟! چشمهای من چیزهایی را می بیند که تا دیروز نمی دیدم. گوشهایم چیزهایی را می شنود که تا دیروز نمی شنیدم. می شنوی تو؟ می شنوی مادر؟ صدای تپش قلب مورچه هارا می شنوی؟ چه آهنگ شادی! نگاه کن. آن برگ نوری را نگاه کن مادر. مویرگهایش را می بینی که چطور می زنند؟ زندگی چه پر لذت شده مادر؟ چقدر تو برایم دوست داشتنی تر شده ای نگفتی که چطور بدن تو از گلبرگهای گل یاس پوشیده شد. نگفتی که چطور ستاره ها بداخل چشمهای تو راه یافتند. بگو! بگو مادر! بگو چرا

من سبک شده ام. پر کاه شده ام. چرا زهر برایم عمل شده. چرا غم برایم شادی شده. بگو. آسمان را ببین چه رنگبانی! زمین را نگاه کن. آیا بهشتی که پدر بزرگ می گفت همین است؟ چه زیباست این! چه غوغاست این! می خواهم به آسمانها پرواز کنم. دشت و دره و کوه و تپه را زیر پایم بینم. با خنده فریاد کنم. با فریاد خنده کنم، شادی کنم، کف بزنم، بروی آدمها گل بریزم. همه را دوست بدارم. همه آدمها را آیا آدمها همان فرشته های بهشتی نیستند؟

مادر پرسید: جز من که را دوست داری؟

دخترک ناز گفت: همه را. اما پسرک ناز را از همه بیشتر دوست دارم.

مادر نیم نفسی بریده کشید. رنگش مثل گچ دیوار سفید شد. لب گزید و فریاد زد: وای بر من! رفت از دست دختر من! دخترک ناز، پریده رنگ تر از مادر، پرسید: گناه کرده ام مادر؟ هان؟



مادر با خشم گفت: دور شو. دور شو.

همسایه ها سر رسیدند. خاله ها و خالوها و عمه ها و عموها همه دور دخترک ناز حلقه زدند. دخترک ناز همینطور که نشسته بود زانو در بغل گرفت و سر خم کرد.

مادر بزرگ عصایش را بزمین کوفت. تنها دندان بلند تیره رنگش را بر لب چلوسیده اش فشرد و گفت: سیاه گیس بمیری الهی دختر!

پدر بزرگ گفت: در آتش جهنم بسوزی دختر!

عمه گفت: نفرین بتو دختر!

خاله گفت: زندگی ات سیاه باد دختر!

مادر، بار دیگر فریاد سر داد: نه من دیگر نمی خواهم. ترا دیگر نمی خواهم. تو فرزند من نیستی. تو فرزند شیطانی. تو زاده جن و پری هائی. شیرم حرمت باد ای دختر!

ملا دعا کرد که از این رهگذر آسیبی بمردم نرسد. جن گیر ورد خواند. قصاب کارش را بسنگ ساژید. بار بند طنابها را دور دستش حلقه کرد. چرم کار شلاق در هوا گرداند و ترازو دار سنگ در مشت گرفت.

شب که شد دخترک ناز را بخانه راه ندادند. در را برویش بستند. قفل کردند. دو قفله کردند. دخترک نشست و گریست. تلخ و سرد و پردرد گریست. شهر خاموش بود. شهر ساکت بود و صدای گریه دخترک ناز تا دور دستها میرفت. صدای پرسوز او مثل یک پرنده تیز بال خودش را می کشید و میرفت. از مرز شهر گذشت. از تپه ماهورها گذشت. ببالا خزید و در بلندترین نقطه تپه ها بگوش گلوریا رسید.

گلوریا سراسیمه گفت: این چه آوایی است می شنوم. چه نوای پرغمی! آیا این آوای پيامی از گمشده من نیست؟

از تپه ها پائین آمد. بدنبال آوای سوزناک براه افتاد. در دل تاریکی در مرز شهر ایستاد و بخود گفت: این آوا از قلب شهر می آید. ولی من که تاکنون در شهر قدم نگذاشته ام. آیا دامی بر سر راه من نیست؟ .. نه. چه دامی میتواند باشد. همه خوابند. شهر خاموش است.

و گلوریا به راه خود ادامه داد. از کوچه های تنک و باریک و تاریک گذشت و به نزدیک دخترک ناز رسید. دخترک همچنان حق هق گریه میکرد.

گلوریا گفت: هان ای دختر ناز من. بگو بمن. چرا گریه می کنی؟

دخترک ناز پرسید: کیستی تو؟

گلوریا گفت: منم. منم گلوریا، دختر افسانه های شب که گیسپائی بلند تراز شب پیدا دارم و چشمپائی سیاه تر از شب بی ستاره. نام تو چیست.

دخترک ناز گفت: افسانه

گلوریا گفت: برخیز افسانه. گریه نکن افسانه. برخیز تا از

شهر بیرون برویم. من افسانه ها در دل دارم. برخیز تا آنها را برایت بازگو کنم. اما بگو چرا گریه می کنی؟

افسانه نگفت که چرا گریه می کند. هیچ نگفت. تنها گفت که او را از خانه بیرون رانده اند و تمام شب را باید تنها در تاریکی بماند. گلوریا دست افسانه را گرفت. او را با خود برد. از شهر بیرون برد. در زیر آسمان پرستاره راه درازی رفتند. به بالای بلند ترین تپه رسیدند و نشستند. گلوریا مشتى از گیسپایش را به پشت افسانه گسترده و گفت: هوا لطیف است. نسیم خنکی می آید. سردت نشود.

افسانه گفت: بگو. بگو گلوریا. بگو از آن افسانه ها که در سینه داری

و گلوریا چنین گفت:

روزی بود روزگاری بود. دیاری بود

سرسبز، خرم، پر گل، پر درخت و پر گیاه. بهار بود. ماه اردیبهشت بود. همه جا بهشت بود. گلها همه جوان، شاداب و خندان بودند. آب چشمه ها صاف، زلال و شیرین بود. پرنده ها از همه رنگ گروه گروه در هوا شنا می کردند. درختهای بلند بالا بسوی ستاره ها سرکشیده بودند. دوتا پرستو که تازه پریدن آموخته بودند روی یک درخت از این شاخه به آن شاخه می پریدند. با هم بازی می کردند. تنها بودند. خوش بودند. سرشار از شادی بودند. باهم بکنار چشمه رفتند. آب پاک و گوارا نوشیدند. باهم سرشان را بلند کردند. باهم بدشت رفتند. غذایشان را پیدا کردند. باهم آواز خواندند. باهم خندیدند و باهم پرواز کردند. اسم یکی از پرستوها افسانه بود و اسم پرستوی دیگر افسون. افسون و افسانه بالای چمن های سبز، زیر آسمان آبی و در کنار گلپای سرخ خوشرنگ داشتند می پریدند که بالهایشان بهم خورد.

پرستوی افسون گفت: توجه زیبائی! پرهائی تو مثل حریر میماند!

پرستوی افسانه گفت: توجه نیرومندی! بالهای زورمند تو بمن قوت قلب میدهد.

- من زیبائی ترا دوست دارم

- من قدرت ترا دوست دارم

- من ناز ترا دوست دارم

- من خشم ترا دوست دارم

و بعد هر دو دوست شدند. دو دوست جانجانی شدند.

یک روح در دو قالب شدند. روز تمام شد. روزها

گلوپریا بدین جا که رسید نگاه به افسانه انداخت - افسانه خواب آلود بود. در خواب و بیداری پرسید: پس افسانه به افسون رسید. پس گم شده ها بهم رسیدند. گلوپریا گفت: البته! البته که بهم رسیدند.

اما افسانه دیگر چیزی نشنید. چشم برهم گذاشت و بخواب رفت. گلوپریا او را در آغوش گرفت. بسوی شهر راه افتاد. شهر نیز در خوابی سنگین فرو رفته بود. گلوپریا آرام آرام و پاورچین پاورچین دل شهر را در تاریکی شب می شکافت و پیش میرفت. افسانه بخواب رفته را پشت در خانه اش گذاشت و بازگشت. تنها بازگشت.

• • •

و اما بشنواز پسرک ناز. او بخانه که رسید هیچکس رانید. هیچکس نبود. حتی بلبل قفس هم پریده بود. با اینهمه پسرک احساس تنهایی نکرد. سرشار از هستی بود و شور و سرور. آوازی خواند. دست میزد. می رقصید و فریاد میکشید. فریاد شادی. می گفت، به صدای بلند می گفت: پروردگارا! چرا سیاهی ها سفید شده؟ چرا خارها غنچه شده! چرا شاخ قوچها شیپور شده. اینهمه زیبایی از کجا آمده. این هوای خوشبوی عطرآمیز تا امروز کجا بود؟ چه رنگهایی! چقدر آدمها خوبند. چقدر عزیزند. دلم می خواهد همه را بیوسم. همه را دوست دارم. همه را دوست دارم اما افسانه را از همه بیشتر.

اینرا که گفت مادرش از پشت در حرف او را شنید. در را باز کرد و انگشت بدندان گزید. رنگش پرید و آه از دل برآورد: وای بر من! از دست رفت پسر من!

پسرک ناز گفت: نه مادر. پسر از همیشه زنده تر است. مادر گفت: بریده باد زبانت اگر این باز نام آن دخترک ناز را بزبان بساوری. مگر نمیدانی که او درجائی از شهر بدنیا آمده که آفتاب در آنجا می دمد و توزاده نقطه ای از شهری که آفتاب در آنجا غروب می کند.

پسرک ناز اشک از چشم پاک کرد و به نزد عموی تاجرش رفت. عمو گفت: شکسته باد پایت اگر این باریسراغ دخترک ناز بروی. مگر نمیدانی که عموی او هنگام شمارش با انگشتان از شست شروع می کند و به انگشت کوچک میرسد و عموی تو درست عکس این عمل می کند.

پسرک ناز آهی کشید و به نزد برادرش شاعرش رفت. برادر گفت: کور باد دیدگانت اگر این یار بدیدن دخترک ناز بروی مگر نمیدانی که برادرش شعر گوی او از باران بهارالهام می گیرد و برادر تو از باران پائیز.

پسرک ناز باز گریست و به نزد پدر بزرگش رفت. پدر بزرگ گفت: تمام گناهانم بگردنت اگر اینبار سخن از دخترک ناز بگوئی. مگر فراموش کرده ای که پدر بزرگ او شراب را در جام برنجین می نوشید و حال آنکه در مرام پدر بزرگ تو نوشیدن شراب

تمام شد. اردیبهشت رفت. بهار رفت و دوران گرما آمد. پرستوها کوچیدند. دسته دسته و گروه گروه. زیباییها رفت پرستوها هم رفتند و در این کوچها بود که افسون و افسانه پرستو همدیگر را گم کردند. پرستوی افسانه تنها شد. این گمشده داشت. آن گمشده داشت. روزها شب شد. شبها روز شد. زمین جرخید و زمان گذشت. ابرسیاه آمد. رعد آمد. باران آمد. سیل آمد. نوفان آمد. سرما آمد و گرما آمد و هر چند گاه بیکار پرستوها، دسته دسته و گروه گروه بسوی کوچ کردند اما افسانه و افسون همدیگر را پیدا نکردند. هفتاد روز گذشت. هفتصد روز گذشت، تا اینکه روز هفتصد و یکم که باز بهار بود، زیر چند پاره ابر سفید، در بالای جنگل جوان، افسانه و افسون پرستو همدیگر را یافتند. چه فریاد های شادی که نزدند و چه هلهله ها که نکردند. بروی یک شاخه نشستند. یکدیگر را بوس کردند. ناز کردند و نوازش کردند. پرستوی افسون گفت: اگر ما فرزندی بدنیا آوریم من بالهای بیروند به او خواهم بخشید. پرستوی افسانه گفت: من دو چشم زیبا به او خواهم داد.

- من متفاری سخت به او هدیه خواهم کرد.

- من بریدن به او یاد خواهم داد.

و بعد هر دو بدنیال گاه و برگ و گلبرگ و پروپنه رفتند. بر بالای یک درخت بلند آشیانه ساختند. عشق ورزیدند و زندگی ساختند.



جز در جام بلورین گناهی است بزرگ.

پسرک ناز اشک ریخت و آه کشید و افسرده دل شد و به نزد پدر رفت. پدر گفت: خاموش که با اینهمه ایرادی که خویشان ما بر دخترک ناز و خاندان او گرفته اند اگر یکبار دیگر از او سخن بگویی آبروی چندین و چند ساله پدر تو در خطر خواهد افتاد. اما پسرک ناز همچنان پا فشرد.

• • •

گلوریا در راه بازگشت به فراز تپه بود که باز صدای گریه شنید. بخود گفت: این دیگر صدای گریه کیست؟ آیا خود او نیست. آیا گم گشته من نیست؟

و بسوی شهر بازگشت. دل بدریا زد و بار دیگر درون شهر قدم گذاشت. بسوی صدای گریه پیش رفت. پسرک ناز پشت در بسته خانه، تک و تنها نشسته بود و به تلخی گریه می کرد.

گلوریا گفت: هان ای پسرک ناز از بهر چه اشک می ریزی؟

پسرک ناز گفت: کیستی تو. بگو کیستی

گلوریا گفت: منم، منم گلوریا دختر افسانه های شب که گیسپانی بلند تر از شب یلدا دارم و چشمپانی سیاه تر از شب بی ستاره. تو چه نام داری؟

پرک ناز گفت: افسون.

گلوریا گفت: برخیز. برخیز افسون. دستت را بمن بده و با من بیا. بیا تا باهم از شهر بیرون برویم.

از شهر بیرون رفتند و به بلندترین نقطه تپه رسیدند.

گلوریا پرسید: می خواهی برایت افسانه بگویم

افسون گفت: بگو. بگو گلوریا. افسانه بگو

و گلوریا چنین گفت:

روزی بود روزگاری بود- بهار بود. ماه اردیبهشت بود. همه جا بهشت بود. دباری بود. دشتی بود. کوهی بود و دره ای بود. دشت خرم بود و دره سبز- لاله های سرخ وحشی، جامهای شرابی بودند که طبیعت راقست می کردند. هوا پاک بود و لطیف. نسیم آرام، گلها و سبزه ها را غلغلک میداد. دریک دره که پوشیده از گیاهان قرمز و بنفش و آبی و عنابی و نارنجی بود، دو آهوی کوچک سرگرم بازی بودند. اسم یکی از آنها افسون بود و اسم دیگری افسانه. افسانه میدوید و افسون میدوید. پای افسانه به سنگی خورد. افسون بالای سرش آمد. دست به پای او زد- تنش را به تن او چسباند و پرسید:

چیزت شد؟

آهوی افسانه گفت: نه

آهوی افسون گفت: وای که چه چشمهای درشت

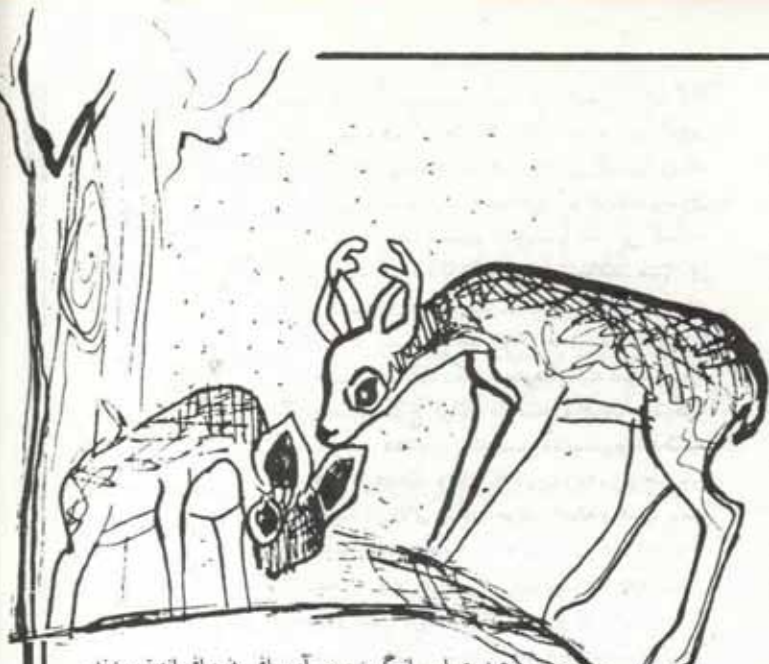
فتنگی داری تو!

- و تو چه پاهای پرنیرونی داری

- وای که وجود تو چه عطری دارد.

- و اندام تو چقدر زیباست.

نزدیک غروب بود. از آسمان صدائی آمد. صدای یک



مجموعه داستانهای
میرزا یحیی

زعد هراس انگیز و بیم آور. افسون و افسانه ترسیدند. خیلی ترسیدند. رنگشان مات شد. آهنگ صدای قلبهاشان به آهنگ آوای طبل جنگ مانند شد؛ تند و ریز و یکنواخت. افسانه با بفرار گذاشت. افسون با بفرار گذاشت. آن از یکسو و این از سونی دیگر.

شب شد. روز شد. شبها گذشت. روزها گذشت. هفته ها گذشت و ماهها گذشت. دریک پائیز غم انگیز که شاخه های بی برگ درختان رگها و مویرگهای تودند در بیکر طبیعت، افسانه غمزده باین درختی ایستاده بود و از خود می پرسید: آیا من گمگشته خود را خواهم یافت؟ و افسون افسره که تک و تنها در کنار درخت بی برگ دیگری ایستاده بود بخود می گفت: آیا کجاست گمگشته من! آیا او را خواهم یافت؟

رگها و مویرگها شروع به تپیدن کردند؛ آهسته و آرام. نرم و آرام. خون زندگی در آنها بگردش درآمد. شاخه ها بارور شدند. گیاهان روئیدند. گلها شکفتند. باز بهار آمد. باز ماه اردیبهشت شد. باز همه جا بهشت شد و باز هنگام عشق و عاشقی شد. دریک بیشه زیبا افسون و افسانه همدیگر را یافتند یکدیگر را بوئیدند و بوئیدند. رفصیدند و ختنیدند و از گذشته دور برای هم داستاها گفتند.

آهوی افسون گفت: پس چه راست گفته اند که کوه به کوه نمی رسد اما آهوه به آهومی رسد.

آهوی افسانه گفت: ما اگر دارای فرزندی بشویم من به او چشمان زیبا خواهم داد.

- من به او اندامی نیرومند خواهم بخشید.

- من به او عشق و مهربانی خواهم آموخت

- من به او یواکدلی و دوستی یاد خواهم داد.

و هر دو در کنار هم بسراغ زندگی رفتند.

افسون انسان با چشمان سرخ و پر خواب زیر لب پرسید: پس

آندو بهم رسیدند؟

گلوریا گفت: البته. البته که رسیدند. اگر افسانه ها و

افسونها بهم نمی رسیدند که زندگی نبود. عشق نبود.

افسانه سرائی گلوریا هفتاد شب ادامه یافت. هر شب او اول

بسراغ افسانه، دخترک ناز، میرفت. او را بخارج از شهر می برد.

افسانه ای برایش میگفت. خوابش می کرد و او را بشهر باز می

گردانند. بعد افسون را می برد و افسانه می گفت و خوابش می کرد و بشهر بازش می گردانند.

از همه جاندارها افسانه گفت. همه در یک قالب. از طاموس ها، از طوطی ها، از قرقی ها، از سبز قباها، از کبک ها، از هدهد ها، از خرگوشها، از گوزنها، از زرافه ها، از ماهی ها، از مارها، از مورها و از خیلی جانورهای دیگر

گلوریا در شب هفتاد و یکم اندیشید. چرا افسون و افسانه را باهم از شهر بیرون نبرم. و چنین کرد.

شب بسیار تاریک بود. از دل سنگ هم تاریک تر- گلوریا گوهر درخشان خود را به گردن آویخته بود. دست افسون را در یک دست و دست افسانه را در دست دیگر داشت. به بلندترین نقطه تپه که رسیدند گلوریا ایستاد. دستپایش را رها کرد. افسون و افسانه بدامن او چسبیدند. گلوریا با دودستش حلقه ای ساخت و با یک تکان تند سر، گیسپایش را بدور حلقه آویخت. خیمه ای پدید آمد. گنبدی ساخته شد. گلوریا گوهر درخشان را روی زمین گذاشت. درون خیمه از روز روشن تر شد. ترس افسون و افسانه آب شد. شاد شدند و دست همدیگر را گرفتند.

گلوریا گفت: امشب هردو مهمان منید. مهمان آواز من. من آواز می خوانم و شما رقص خواهید کرد.

گلوریا آواز سرداد. آوازی پر شور، آوازی مستی بخش، آوازی عشق انگیز:

دوبار بودند در خواب بودند
در خواب خوش آسمانی
به روی آب بودند
آب دریا
دریای عشق جاودانی
جهان، از کران تا بکران
همه عشق بود
عشق و مستی، شور و هستی
دانه های باران عشق بود.
زاله های شبنم عشق بود
قطره های اشک کودکان، عشق بود.
شادی عشق بود. غم عشق بود
کوه عشق بود. میناب عشق بود.
انسان بی تاب سراپا عشق بود
آسمان بر تب و تاب عشق بود
نه نیرنگ بود و نه دورنگی
نه جنگ بود و نه دروغ
نه کوردلی بود و نه چشم تنگی
میشد سبک نفس کشید
میشد به خوشدلی خندید
میشد نترسید
از هیچ نترسید
میشد همه زیباییها را دید
باری به بار دیگر گفت: در خواب، بر آب،
چه خوش گفت:
آه اگر زندگی بود جاوید
چه خوش بود!

گلوریا می خواند. همچنان می خواند. با آوای گرم و دلنشین می خواند. و افسون و افسانه درون خیمه پرنور دست در دست هم می رقصیدند. سبک می رقصیدند. از خود بیخود بودند. در آرزوی زندگی جاوید بودند. سراپا عشق بودند و امید بودند. هیچ نمی گفتند. خاموش بودند. مست بودند. مست عشق بودند. نفس هاشان بریده بریده با هم حرف میزدند. قلبهاشان به آهنگ آواز گلوریا میزد. آهنگ عشق میزد. نگاههایشان از درزهای سقف خیمه، از میان تارهای گیسوی گلوریا می گذشت و به آسمان میرسید. و وجودشان را فروغ عشق گرم نگه می داشت. پره های گاهی بودند دستخوش نسیمی تند.

زاغ شب بستگینی بال می بست. صدای قوقولی خروسها از دور بگوش میرسید. گلوریا گفت: روشنائی دارد دوان دوان می آید. باید برگردیم.

افسون و افسانه گفتند: به این زودی؟

گلوریا گیسپهای بلندش را جمع کرد و به پشت سرش ریخت. دست افسانه را در یکدست و دست افسون را در دست دیگرش گرفت. خواست گوهر درخشان را بگردن بیاو یزد. افسانه گفت: من آنرا بدست خواهم گرفت.

گلوریا پذیرفت. هر سه بسوی شهر روان شدند.

•••

اما بشنو از مردم شهر که چون دانستند هفتاد شب تمام افسانه و افسون از خانه هاشان بیرون رانده شده اند دلشان بحال آنها

مولا درویشی



سوخت. چند تن از ریش سفیدان و گیس سفیدان شهر در شب هفتاد و یکم دور هم جمع شدند تا پیش پدر مادرها، عمه عموها، خاله خالوها، خواهر برادرها، پدر بزرگ مادر بزرگهای افسون و افسانه بروند و پا درمیانی کنند و از آنها گذشت گناهان آندورا بخواهند. بخواهند که از سر تقصیر آنها بگذرند. از افسانه و افسون قول بگیرند که دیگر خطا نکنند، دیگر عاشق نشوند.

مردم در شهر روان شدند. اما بزودی فهمیدند که نه از افسون خیریت و نه از افسانه. خبر در شهر پیچید. کم کم همه به کوی و برزن ریختند. خواب آلود بودند خشم آلود شدند. می غریزند و دندان بهم می سائیدند.

- بشرمها فرار کرده اند.

- باهم فرار کرده اند.

- باید پیدایشان کنیم.

- باید تکه تکه شان کنیم.

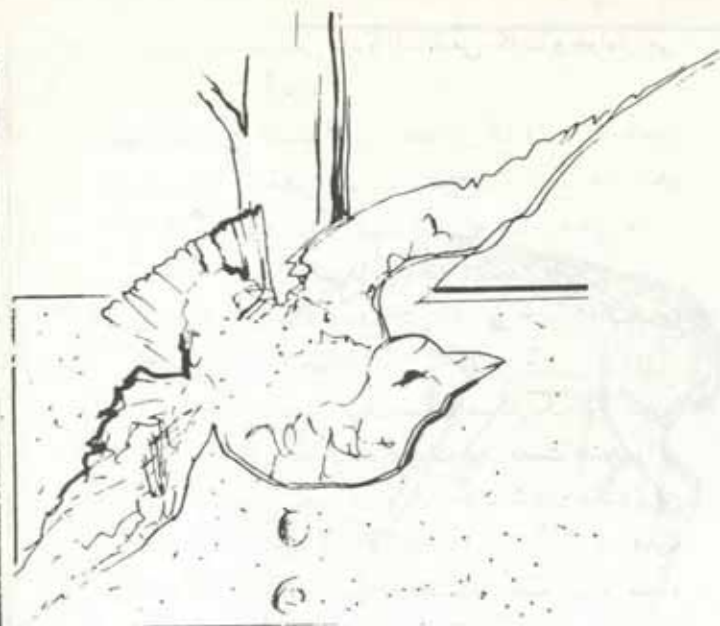
شهر به جنگل بدل شد. با یک مشت درنده که تشنه خون شده بودند و بدنبال طعمه می گشتند. گشتند و گشتند اثری از افسون و افسانه نیافتند. هنوز آفتاب نتابیده بود که خسته و ناامید به خانه هاشان باز گشتند. شهر دوباره خلوت شد و خاموش و ساکت.

گلوریا به کنار شهر رسید دست افسون و افسانه را رها کرد. روز داشت می آمد. خودش دیگر به داخل شهر قدم نگذاشت. افسون را بوسید. افسانه را بوسید و از آنها جدا شد. باز گشت. فردا شب، باز شبی بود سیاه، هیچ ستاره ای پیدا نبود. گلوریا به گوهر درخشان خود نیاز داشت، دست که به سینه برد یادش آمد که چراغ راه نزد افسانه است. کورمال کورمال براه افتاد. بارها بزمین افتاد و بارها برخاست و به راه خود ادامه داد. به نزدیک شهر رسید.

شهر آتش رنگی دیگر داشت. رنگ خون. از نفسها آتش بیرون میزد. آدمها اژدها شده بودند. شهر جهنم شده بود. همه از زبان افسانه و افسون پی به راز وجود گلوریا برده بودند و همه این گوش و آن گوش کمین او را می کشیدند.

گلوریا که بدنبال گوهر درخشان خود می گشت پا بدرون شهر گذاشت. بچپ نگریت، بر راست نگریت، به پیش نگریت، به پس نگریت. هیچ ندید. پیش رفت. از گذری گذشت و به گذرگاهی دیگر رسید. یک گشتی که پاس میداد و انتظار دام می کشید پایش را به روی گیسهای بلند گلوریا گذاشت. گلوریا خواست گامی دیگر بردارد، گیسها پش کشیده شد و از ته دل فریادی کشید. مرد گشتی به خود جنبید. گلوریا را به دو چنگ گرفت و دیوانه وار داد زد: آئی مردم شهر، گرفتم جن را. بیائید که گرفتم جن را.

مردم شهر شاد و هیجان زده، با احساس پیروزی گرد هم آمدند بهم شاد باش گفتند و آنقدر شور و ولوله براه انداختند تا



صبح شد.

گلوریای دست بسته و پا بسته را بمیدان شهر آوردند. قاضی شهر حاضر شد. اهل شهر میدان را پر کردند. هلهله شد. قاضی دو چوب زمخت را بهم کوفت. همه خاموش شدند. سراپا گوش شدند. قاضی که خیلی عادل بود یک بیک نظر مردم را در باره کیفر گلوریا پرسید:

نانوا گفت: در تنور نانوائی بیاندازیمش

آسیابان گفت: بین دو سنگ آسیاب بگذاریمش

چوپان گفت: بدست گرگهای گرمته بسپاریمش

چاه کن گفت: در چاه عمیق سرنگوشش کنیم

آشپز گفت: کنده های هیزم را روشن کنیم. شعله هارا فروزان کنیم. زنده زنده بسوزانیمش.

دژخیم گفت: سرش را گوش تا گوش ببریم

شمع فروش گفت: شمع آجینش کنیم

میخ فروش گفت: چهار میخش کنیم

جادوگر گوژ پشت جمعیت را شکافت. پیش آمد. در برابر

قاضی ایستاد و گفت: نه هیچکدام اینها کاری نیست. این جن است. فقط به یک راه می توان او را سر به نیست کرد. درختی بسیار بلند باید پیدا کنیم. گیسهای او را هفت بار به دور گردنش بپیچیم و انتهای آنرا به بالاترین شاخه درخت گره بزنیم.

همه پذیرفتند. گلوریا را به نزدیک درخت بسیار بلند بردند.

مردم همه جمع شدند. افسون و افسانه خود را به نزدیک گلوریا رساندند. یکی دست راستش ایستاد و یکی دست چپش و هر یک مشتت از گیسهای گلوریا را در چنگ گرفت. افسون به یک بال بدل شد و افسانه به بالی دیگر. گلوریا بشکل پرنده ای درآمد و در یک چشم بهم زدن پرزد و پرواز کرد. سرها به آسمان دوخته شد. پرنده اوج گرفت و اوج گرفت و از دیده ها دور شد.

از روزیکه همای عشق از سرزمین انسانها پرید و رفت، آدمها دشمن آدمها شدند و بازگشت او برایشان امیدی بزرگ شد.

فرام ایتالی
نمایشگاه مبلمان ایلولیان

FROM ITALY
ایلولیان، نامی باییش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلیه لوازم اتاق خواب، انواع میز و صندلی ناهارخوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود

موعده یم شالم

ازنمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و

بهترین هارا ارزانتربخرید



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت

LAW OFFICES OF
KOOROSH BANAYAN



دفتر حقوقی

کوروش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

|(213) 629-0200|

315 West 9th Street, Suite 701, Los Angeles, CA 90014 داب تون
9454 Wilshire Blvd., 6th Floor, Beverly Hills, CA 90212 بورلی هیلز

Design: Saeed Sladat

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION
REQUESTED:

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, CA 90048

SHOFAR